

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال سوم
شماره ۳۶ - اسفند ۱۳۸۱ - مارچ ۲۰۰۳

مبارزه نسلها یا مبارزه طبقات

"پایداری استبداد در گسست تجارب است"

انقلاب بزرگ مشروطیت ایران نخستین انقلاب دموکراتیک در آسیا بود. این انقلاب گرچه که به روابط فئودالی در ایران ضربه زد و مواضع بورژوازی و بویژه بورژوازی تجاری را تقویت بخشید ولی تناسب قوای طبقاتی طوری بود که نتوانست آنرا در ایران ریشه کن کند. این انقلاب ولی از قدرت مطلقه شاه که همواره در تاریخ ایران مظهر دیکتاتوری و استبداد و خودکامگی بودکاست و به نفوذ ارتجاع مذهبی ضربات شکننده‌ای وارد ساخت. نخستین بار افکار روشنگری اروپا در دامنه گسترده‌ای به ایران راه یافت.

سرکوب نیروهای انقلابی در همان زمان، کشتار مجاهدین و شهادت ستارخان بدست عمال قاجاریه تلاشی بود تا ارتجاع حاکم بکوشد امتیازات گذشته خود را مجدداً به کف آورد. دیکتاتوری رضا خان قلدر که با دست استعمار انگلستان توسط ژنرال آبرونساید انگلیسی برای مبارزه با کمونیسم بر سر کار آمد و سرکوب جنبشهای دموکراتیک، متجدد و انقلابی ایران را که خواهان ادامه انقلاب و حفظ دست‌آوردهای انقلاب مشروطیت بودند بعهده گرفت، ضربات هولناکی به روند دموکراتیزه شدن جامعه ایران وارد آورد. هر بار که نیروهای انقلابی و دموکرات در ایران سر بلند کردند ارتجاع حاکم اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی به قلع و قمع آنها پرداخته و بویژه کمونیستهای ایران را که مبشران آزادی و دموکراسی در ایران بودند سر بردند. رضا شاه جنبشهای گیلان و خراسان و آذربایجان را بیاری امپریالیسم انگلستان سرکوب کرد و آزادیخواهان را در زندانها به قتل رساند. ولی مبارزه برای آزادی و استقرار دموکراسی در ایران ادامه یافت.

فرخی یزدی شاعر انقلابی ایران در افشاء رضا خان

ادامه در صفحه ۲

سند مصوب پلنوم هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) بمناسبت تجاوز قوای نظامی آمریکا به خاک عراق در آغاز فوریه ۲۰۰۳

مقصود توئی!، تو! کعبه و بتخانه بهانه

را از ترس نفرت توده‌های مردم با پوشی حقوقی مستور سازد.

این نظریه در عین حال در خدمت استراتژی امپریالیسم آمریکا در رقابت با سایر امپریالیستها بویژه آلمان و فرانسه است که دیکته امپریالیسم آمریکا را در عرصه جهان بضع منافع کنسرنها و انحصارات سرمایه‌داری خودی نمی‌بینند.

از هم اکنون روشن است که تسلط امپریالیسم آمریکا بر عراق و اشغال این کشور به نقض قراردادهای دو جانبه آلمان و عراق (شرکت تلفن زمینی) و فرانسه با عراق در عرصه نفت (الف آکتین) و روسیه با عراق در عرصه نفت و... منجر خواهد شد. ادامه در صفحه ۷

فرشته نجات یا اجل مرگ

نیروئی را تجسم کنید که شرار از انسانیت و باری به همنوع است. این نیروی پاکدل و بی‌آلایش از اینکه کسی در هر گوشه دور افتاده در دنیا زجر بکشد، شکنجه شود، حقوقش پایمال گردد، به حریمش تجاوز گردد، مورد تهدید همسایه قرار گیرد، در فقر و فاقه زندگی کند، دستش به دهانش نرسد، حقوق مدنیش برسمیت شناخته نشود، حیثیتش پایمال گردد، قلبش جریحه‌دار شده، اعتقادات باطنیش تحقیر شود، استقلالش بزیرواگذارده شود، تمامیت ارضیش خدشه دار گردد، حقوق ملیش هدفون شود و نتواند به زبان مادریش تکلم کند، این نیروی فرشته‌آسا شبها خواش نمی‌برد و به خشم آمده و حاضر است برای استقرار یک ادامه در صفحه ۴

دست امپریالیستها از خاک عراق کوتاه باد

دردهای موجود بمراتب نازتتر. توصیفی که فرد نیویورکی از ویرانی بمب اتمی دریافت کرد ظاهراً وی را وحشت زده نمی‌کند. فرد هامبورگی هنوز در محاصره ویرانیهاست، معذالک در بپاخواستن علیه جنگ تعلق می‌کند. به نظر می‌رسد که وحشت گسترده‌ی جهانی در سائهای چهل فراموش شده‌اند.

بسیاری می‌گویند باران دیروز ما را تر نمی‌کند. ما باید با این بی‌تفاوتی که فرجامش مرگ است مبارزه کنیم. خیلیها امروز بنظر ما دیگر مانند مرده‌ها بنظر می‌رسند، نظیر مردمی که آنچه را که در پیش رو دارند به گذشته متعلق می‌دانند و بندرت علیه‌اش اقدامی می‌کنند. علیرغم این، هیچ چیز مرا قانع نمی‌کند که یاری خرد علیه دشمنانش را، بی‌دورنما بینم.

بگذار صد بار گفته را باز تکرار کنیم مبادا که یکبار کم گفته باشیم!

بگذار هشدارباشها را تازه کنم حتی اگر نظیر خاکستر در دهانمان باشد! ادامه در صفحه ۴

ماهیت جنگ وابسته به نیت و سیاستی است که طبقه ارتجاعی حاکم برای نیل به اهدافش به آن توسل می‌جوید. جنگ ادامه سیاست با وسایل دیگر است. پس باید سیاست حاکم بر هر جنگی را مورد تحلیل قرار داد تا توانست به اتخاذ موضع مترقی و انقلابی نایل آمد.

استراتژی سیاسی امپریالیسم آمریکا روشن است. تسلط بر منابع انرژی جهان، حضور نظامی در سراسر جهان و نقاط استراتژیک آنهم به بهانه مبارزه علیه تروریسم و به بهانه حمایت از "حقوق بشر" و استقرار "دموکراسی" و اهداء "آزادی" و باقتضای وضعیت روز جانبداری از "حق تعیین سرنوشت خلقها" در زیر سایه امپریالیسم، گشودن بازارهای جدید و عقد قراردادهای اسارت آور، کوییدن موانع بر سر راه تسلط کامل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی، یافتن خریداران جدید برای محصولات صنایع تسلیحاتی خود و از طریق جنگ و نابودی و تخریب به راه انداختن چرخهای اقتصاد سرمایه‌داری.

امپریالیسم آمریکا در عین حال به بهانه نظریه "عملیات پیشگیرانه" پوشی آیدنولوژیک برای تجاوز آشکار خویش به سایر ممالک پیدا کرده است. این نظریه با نظریات قبلی وی که زیر لوای حمایت از "آزادی"، "دموکراسی" و یا حفظ "دنیای آزاد" به سایر ممالک از جمله ویتنام تجاوز کرد ماهیتاً فرقی ندارد.

امپریالیسم آمریکا بخاطر اینکه به یگانه قدرت نیرومند جهان بدل شده است، لحن تهدید آمیزتری بخود گرفته و می‌خواهد سیاست تجاوز کارانه خویش

میلیونها انسان آزاده در سراسر جهان بر علیه تدارک جنگ امپریالیستی امپریالیسم آمریکا علیه عراق به میدان آمدند. و مرز روشی را میان آدمخواران و بشر دوستان ترسیم کردند. خلقهای جهان نشان دادند که با بوش نیستند بلکه بر بوش‌اند، آنها نشان دادند که برای مبارزه با تروریسم باید با بوش و همدستان بوش در سراسر جهان چه در عراق و چه در ایران و ترکیه و نظایر آنها مبارزه کرد.

تاریخ جهان تظاهراتی هماهنگ، متحد، به این عظمت آنهم در پنج قاره جهان بیاد نمی‌آورد. جا دارد که بگوئیم مرگ بر جنگ طلبان، مرگ به تجاوزگران به یوگسلاوی، افغانستان و عراق.

در زیر پیام کمونیست بزرگ برتولت برشت را به مناسبت صلح به کنگره وین درج می‌کنیم.

"به کنگره خلقهای هوادار صلح - وین ۱۹۵۲"

حافظه بشریت برای آلامی که تحمل کرده است بنحو شگفت آوری نازل است و قدرت تجشمش برای

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

مبارزه نسلها... می‌گوید:

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دیهیم نشد

ای جان به فدای آنکس که پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد.

در زمان این عامل امپریالیسم انگلستان بسیاری جان خود را بر سر آزادی و استقلال ایران نظیر حیدر عموغلی و تقی ارائی گذاشتند. ارتجاع حاکم در ایران با سرکوب نهضت کمونیستی که پرچمدار آزادی و استقلال و دموکراسی در ایران بود تلاش مستمری می‌کرد تا از انتقال تجربه طبقاتی از نسلی به نسل دیگر جلو گیرد. کمونیستهای ایران هر بار که زمین می‌خوردند باید پس از کفن دفن رفقائی که در جبهه مبارزه طبقاتی با خرواری از تجربه از دست داده بودند، کتابها را به زیر خاک کرده، لبها را دوخته و فریادها را فرو می‌دادند تا زمان تجدید قوا و تعرض مجدد به دشمن فرا رسد. این گسست تجربه سرمایه‌های کلانی بود که ملتی در تاریخ تحول خود از دست می‌داد. اسلام ناب محمدی همین کار را با تاخت و تاز به ایران و نابودی کتابخانه‌های ایران با مردم کشور ما کرد. تجربه را گسست و تجربه تاریخ و دستاوردهای بشری را نابود ساخت.

حزب توده ایران زمانیکه انقلابی بود و به منجلا ب ریزیونیسم سقوط نکرده بود پرچم استوار مبارزه دموکراتیک و ضد امپریالیستی را بدوش گرفت و با پیوند با اعضاء قدیمی حزب کمونیست و مبارزان دوران مشروطیت تلاش کرد این انتقال تجربه را عملی سازد. محمد رضا شاه این عامل امپریالیسم آمریکا در کودتای خائنانه ۲۸ مرداد مجدداً این پیوند را با تاریخ ایران قطع کرد و برای مبارزه با کمونیستها ارتجاع مذهبی شکست خورده دوران مشروطیت را چون ماری در آستین خود پرورش داد. سانسور، سرکوب، خفقان، زندان و شکنجه و اعدام مانع از آن بود که نیروهای انقلابی و دموکرات نقش ارتجاعی مذهب را بر ملا کرده و نقاب حسیه ارشاد را بدرند و لاطانات دکتور شریعتی و مهندس بازرگان، مطهری و نظایر آنها را را افشاء نمایند. گسست میان دو نسل کمونیستهای ایران گسست بین دو تجربه تاریخی، گسست میان دو سرمایه عظیم ذهنی ملی است که نتایج غم‌انگیز آن با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی با پا در میانی امپریالیسم آمریکا و رژیم سلطنت در زمان تسلیم ارتش "بی طرف" به اوج خود رسید. آنچه می‌گسست انتقال تجربه جنبش کمونیستی بود و آنچه که استمرار داشت تجربه ارتجاع همیشه در قدرت بود.

هر بار که کمونیستها زمین می‌خوردند، هر بار که جنبش طبقه کارگر سرکوب می‌شد باید با بدنی خون آلود به تجدید قوا می‌پرداخت و تجارب باقی مانده را که در وجود کادرهای باقیمانده حفظ می‌شدند، کتب و آثار

علمی بزیر خاک رفته را جمع‌آوری می‌کرد، تا بتواند نه از صفر بلکه از سطوح پائین به ساختمان مبارزاتی نوینی بپردازد.

در کنار ارتجاع سیاه حاکم، مانند هر دوره پس از شکست، بودند رفیقان نیمه راه، خرده بورژواهای مایوس و پر مدعائی که به آدرس عوضی آمده بودند و به جای اینکه در شرایط سخت مبارزه طبقاتی گوشه‌ای از کار را گرفته و کار مبارزه طبقاتی را سامان دهند زبان به گلایه و شکایت می‌گشودند و یعملی خویش را با اتهام به حزب که گویا "انقلابی نبود"، "خرده بورژوا" بود، جنبش کمونیستی را باید نوین کرد" توجیه می‌کردند. تئوریهای زوار در رفته و بی‌مایه‌ایکه که امروزه کسی برای آن تره هم خورد نمی‌کند. تئوریهاییکه تاریخ مصرف حساب شده‌شان بسر رسیده است.

این ضربات از "چپ" و راست یک ریشه خویش را در سرکوب بی‌وقفه ارتجاع سیاسی و مذهبی دارد که هر بار با قتل عام کمونیستها، با ردیف کردن سیل اتهامات و بستن دروغهای بی‌پایه به آنها، با کشتار فیزیکی و یورش نظری نسل جدید زحمتکشان را از دانش تجربه گذشتگان می‌گسلد.

انتقال تجربه از نسلی به نسل دیگر و یا در مبارزه طبقاتی از تجربه نسلهای من به نسلهای جوان یکی از محرکهای پیشرفت است.

بدون انتقال تجارب ارشمیدس و یا فیثاغورث امکان نداشت نه آلبرت اینشتین و نه خوارزمی، نه هشرودی، گاس، نپر، لاینیتس و... پیدا شوند.

بدون تجارب زکریای رازی و کیمیاگران در گذشته امکان نداشت که دانش بیولوژیک تا باین حد تکامل کند. و بدون ابن سینا دانش پزشکی به اینجا نمی‌رسید و بدون سقراط و افلاطون و ذیمقراط، فویر باخ و هگل، ریکاردو، جان اسمیت و جان استوارت میل، کارل مارکس و فریدریش انگلس پدید نمی‌آمدند.

تحقیق و تفحص، جمع‌آوری آنها، انتقال آنها به نسلهای بعدی تا بر اساس آنچه دستاوردهای گذشته است جامعه جدیدی خود را بی‌افکنند و تحقیقات خویش را ادامه دهند شرط پیشرفت و شناخت و تکامل است.

ما ایرانیها که تاریخمان چندین بار با هجوم اسکندر، اعراب، مغولها، ترکان و سرانجام استعمارگران و امپریالیستها گسسته گشته است و دستاوردهای آن بر باد رفته و یا در آتش خشم جهالت و وحشیگری سوخته است بخوبی به این کمبود واقفیم و از آن زجر می‌بریم. چقدر زجر آور است که مردمی برای شناخت تاریخ خود به کتابخانه‌های بیگانه رجوع کنند. و چقدر زجر آور و همراه با زجر بود اگر کسی در زمان رژیم سابق پهلوی همراه با کتب تاریخی که حقایق جامعه ایران را نوشته بودند دستگیر می‌شد. جایش در ته زندان اوین بود. آنچه را که این چنین بدیهی جلوه می‌کند سلطنت

طلبان به زیر پرش می‌برند. آنها می‌گویند که هیچ نسلی نمی‌تواند برای نسل بعد تعیین تکلیف کند. هر نسلی باید سرنوشت خویش را خود در دست بگیرد.

آنها این واژه‌های عوامفریبانه و صرفاً سیاسی-طبقاتی را از آن جهت بر زبان می‌رانند تا گسست تجربه تاریخی نسلها را که در زمان تسلط حکومت خود آنها با زور ابزار و آلات شکنجه و دستگاههای سرکوب به آن می‌رسند با بی اعتبار کردن اصلت این تجارب و دستاوردهای نسل های انقلابی گذشته در شرایط و دورانی بر آن نایل شوند که بر مسند قدرت نشسته‌اند. و بوسیله این بیراهه موزیانه حقانیت رژیم گذشته را به اثبات برسانند و بخت دیگری از نظر فکری برای روی کار آمدن خود فراهم آورند.

وصف حال آنها این است، اگر رژیم گذشته توسط نسل گذشته سرنگون شد چه ربطی به مدعی بی تاج و تخت کنونی دارد که مترصد است بیاری سازمان "سیا" و شعبان بی‌مخ تاجبخش که مشغول اعاده حیثیت از وی هستند مجدداً بر سر کار آید.

اگر رژیم گذشته توسط نسل گذشته سرنگون شد بیان خواست نسل گذشته بوده است چه بسا که نسل کنونی خواهان رژیم سلطنتی و آنهم نوع پهلوی آن باشد. چون این امر، بزعم آنان گویا عین دموکراسی است.

اگر نسل گذشته در مورد سرنوشت خویش تصمیم گرفت حقی ندارد در مورد سرنوشت نسل بعدی تصمیم بگیرد. این نوع تاریخنویسی بی‌مایه و مکارانه، تاریخنویسی بورژوائی است.

کمونیستها لیکن همواره گفته و نوشته‌اند که تاریخ بشر تاریخ مبارزه طبقاتی است. ممکن است نسلها عوض شوند، ممکن است افراد عوض شوند که می‌شوند ولی منافع طبقاتی پایدار می‌ماند. منافع طبقاتی یک کارگر بیست ساله و یک کارگر هفتاد ساله (که چنین عمری طولانی برای کارگران بعید است -توفان) که نمایندگان سنی دو نسل کارگری اند یکسان است. شکم گرسنه سن و سال نمی‌شناسد. هر دوی آنها استثمار می‌شوند، سرکوب می‌گردند، حقوقشان پرداخت نمی‌گردد. هر دوی آنها خواهان استقرار سوسیالیسم و جامعه بدون طبقه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در آینده و نه تنها برای نسل حاضر بلکه برای نسلهای آتی هستند. گر چه آن دو به دو نسل از نظر سنی متفاوت تعلق دارند ولی از نظر طبقاتی خواست واحدی را نمایندگی می‌کنند. منافع طبقاتی فرد کارگری که در زمان رضا شاه، محمد رضا شاه و خمینی زندگی می‌کرد و یا می‌کند با منافع طبقاتی کارگری که در نظام سرمایه‌داری ایران در آتیه زندگی خواهد کرد فرقی ندارد. یک کمونیست که برای دنیای انسانی می‌رزمد نمی‌تواند یک لحظه نیز به مخیله‌اش خطور دهد که: گور پدر فرزندان و نسل بعدی به مصداق اینکه "بعد از مرگ من چه دریا چه

ادامه در صفحه ۳

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

مبارزه نسلا...
 سراب". وی نمی‌تواند بخود بقبولاند که نسل گذشته و نسل آینده به من مربوط نیستند. یک کمونیست هرگز نمی‌تواند یک بورژوا باشد چه برسد به سلطنت طلب. این تفکر "بمن چه ولش کن"، تفکر بورژواهای سلطنت طلب و روشنفکران سفیدی است که سر در سفره آنها دارند. کمونیست ولی با این منطق اندویدنوا آسیم بورژوائی که فقط به خود، به شخص خود، به دنیای خود، به منافع حقیر خود می‌اندیشد مخالف است. هدف کمونیست نجات خود به قیمت مرگ دیگران نیست. کمونیستها برای نجات بشریت مبارزه می‌کنند و این همان جنبه انسانی و مترقی نظریه کمونیستی است. سخن بر سر نسل کنونی نیست سخن بر سر بشریت و رهایی وی است. زمانیکه کارل مارکس و فریدریش انگلس بیانیه حزب کمونیست را تدوین کردند خطوط اساسی جامعه کمونیستی و راه نجات طبقه کارگر را تدوین نموده و نشان دادند. آنها به نسلهای آینده به بشریت فردا فکر می‌کردند. علمی که به آینده نظر نداشته باشد، علم نیست جهالت و عقب ماندگی و عوامفریبی محض است حتی اگر آنرا در قالب واژه‌های عوامفریبانه بیوشانند. بورژواها می‌خواهند این دورنما را از شما بگیرند. می‌خواهند افق دید انسانها را محدود کنند، آنها را حقیر و حریص به منافع حقیر خود گردانند تا نظام سرمایه‌داری پایدار و جاویدان بماند. تا استثمار پایدار و جاویدان بماند، تا تحقیر انسان پایدار جاویدان بماند، تا تبادل و انتقال تجربه ممکن نگردد تا نسلی را در مقابل نسل دیگر، ملتی را در مقابل ملت دیگر قرار دهد و به نفی طبقات و مبارزه طبقاتی بپردازد. بورژواها می‌خواهند مبارزه میان نسلهای را که فقط یک عامل سنی آنها را از هم جدا می‌کند بجای مبارزه طبقاتی بگذارند.

آنچه را که آنها می‌طلبند دور انداختن رژیم جمهوری اسلامی نیست که تازه خود محصول دوران خفقان رژیم سلطنت و حمایت امپریالیستهای جهان بوده است. آنها می‌طلبند که ایده‌های انقلابی را باید بدور انداخت، از انقلاب و مبارزه طبقاتی باید چشم پوشید و نظم و قانون سرمایه‌داری را که خود متعلق به انتقال تجربه نسلهای گذشته است پذیرفت. از نظر آنها پذیرش موازین و نظم سرمایه‌داری خالی از اشکال است و در مقوله حق خود تعیینی سرنوشت نسلهای کاملاً می‌گنجد و تعرضی به حریم استقلال فکری نسلهای محسوب نمی‌شود. لیکن وای بروزی که سخن از انقلاب، قهر، مبارزه طبقاتی، عدالت اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریا، تفکر نسبت به آینده و حکومت آتی، دموکراسی و آزادی طبقاتی، حزب کمونیست، مارکسیسم-لنینیسم رود. وای به روزی که کمونیستی بخواهد این تجارب فکری را منتقل کند تا این گسست تاریخی را در جامعه طبقاتی و در کشور ما ایران از بین

برد. میان انقلاب مشروطیت، مبارزه ضد استعماری سالهای سی، انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ و انقلاب سوسیالیستی آینده ایران پیوند زند. آنوقت است که ناموس طبیعت لکه دار شده است، فریادهای عدم مداخله بگوش می‌رسد و جریحه‌دار شدگان می‌نالند که گویا مستبدانه تلاش می‌گردد نسل جوان مغزشوئی شود، استقلال سرنوشتش مخدوش گردد، آزادی فکریش از وی گرفته شود، برای نسل جوان قیم تعیین گردد، مردگان می‌خواهند برای زندگان راه تعیین کنند. آنها با گرفتن رُست آزادیخواهی می‌گویند که بله باید نسل جوان راه خود را مستقلاً برود. اگر می‌خواهد موسیقی پاپ گوش کند، خوش بگذرانند، به سیاست کار نداشته باشد، عاشق آمریکا باشد و یا دلش برای مدعی بی‌تاج و تخت پادشاهی در ایران غش رود چه مانعی دارد، آزادی است و توانائی است!

این است آنچه سلطنت طلبان تبلیغ می‌کنند. البته ما قصد نداریم در این نوشته به اتهامات بی‌اساس آنها به نسل جوان ایران و تصویر معیوبی که آنها از این نسل دارند پاسخ گوئیم. جنبش دانشجویی ایران و بزرگداشت روز ۱۶ آذر توده‌نی محکمی به این پیمانگان است. ولی بهر صورت ما پاسخگویی مشروح را به مقالات دیگر واگذار می‌کنیم زیرا از اساس مطلب بدور خواهیم افتاد ولی ذکر یک نکته خالی از فایده نیست و آن اینکه نسل جوان ایران آه ندارد که با ناله سودا کنند، همواره در حال فرار است، سیل پناهندگان ایرانی در جهان بر کسی پوشیده نیست، میلیونها نفر آنها قربانی مواد مخدرند، نمی‌توان بدون توسل به تجارب نسل گذشته و انتقال این تجربیات کوچکترین قدمی در راه نجات این نسل برداشت. فقط جمهوری اسلامی فاجعچی مواد مخدر نیست. اشرف پهلوی، خانم خواجه نوری که بدست مافیا کشته شد و آقای دولو که در فرودگاه ژنو دستگیر شد نیز فاجعچی مواد مخدر بودند و در گرفتاری این نسل نقش آلوده‌ای داشته‌اند. نسل جوان ایران خواهان کار و تحصیل و زندگی بهتر است، تجارب نسلهای را نمی‌شود برید، زیرا این تجارب، تجارب مبارزه طبقاتی است.

در کنار سلطنت طلبان که به این تئوری تکیه می‌کنند زیرا آنها باب طبع خود می‌یابند آقای گنجی در مانیفست خویش به این مطلب اشاره می‌کند و بخيال خودش آنها مظهر دموکراسی نیز می‌داند. نخست اینکه اگر همدوره‌ایهای آقای گنجی نظیر حجابیان، علوی تبار، عبدی، سازگارا و... خواهان جمهوری اسلامی بودند که ما نتایج هولناکش را برای جامعه ایران در پیش چشم داریم کمونیستهای مارکسیست لنینیست ایران هرگز با خمینی بیعت نکردند و از روز نخست با وی مبارزه نمودند. این تجربه کمونیستی را شما و دوستان شما و سلطنت طلبان مانع شدند تا به نسلهای بعدی انتقال پیدا کند. شما در دوره اقتدار خود خواهان

انتقال تجربه نسلهای نبودید، زیرا از اعتلاء مبارزه طبقاتی می‌ترسیدید. حال که به روز سیاه افتاده‌اید و ماری را که در آستین پرورش دادید به شما نیش می‌زند بجای اینکه از انتقال تجربه نسلهای حداقل برای آینده حمایت کنید باز هم با آن مخالفت می‌ورزید. و این بار با این استدلال که رژیم جمهوری اسلامی نمی‌تواند برای جوانان که نسل جدید باشد همان را توصیه کند که برای نسل قبلی ارائه می‌کرد. نسل جدید خودش باید حکومت خود را تعیین کند. بگذاریم از اینکه این سخنان یاسینی است که بگوش خر جمهوری اسلامی نمی‌رود ولی این نطفه منفی را در خود دارد که به تحریک نسل جوان نسبت به پدران و مادران خود بپردازد که به گسست تجربه انجامیده و نسل جدید را قربانی بد آموزی افرادی نظیر شما می‌کند. گنجی در مانیفست خود که بدفاع از نظام سرمایه‌داری برخاسته مبارزه نسلهای را به جای مبارزه طبقاتی می‌گذارد و چه بخواهد و چه نخواهد راهی را که سلاطین قاجار و پهلوی و امپریالیستها با زور درفش انجام دادند با گردش قلم و نوک زبان به نتیجه می‌رسانند. وی می‌آورد: "این فکر که هر کسی بخواهد بعد از مرگ هم حکومت کند، از هر استبدادی مسخره‌تر است". مسخره‌تر از آن اما این است که فرد را به جای نظام بگذاریم و نسل را بجای طبقه.

مسخره‌تر از آن این است که اندیشه و فرد را یکی بگیریم و مرگ فرد را با مرگ اندیشه یکسان تصور کنیم و بطیلم که اندیشه‌ها را با افراد به‌گور سپرند. این قعر جهالت و تاریکی و استبداد فکری بی حد و مرز است. روزیکه اندیشه را با سانسور و زندان و شکنجه و اعدام در کنار فرد دفن کنیم بجای آنکه با نظریات نادرست مبارزه کرده و نظریات درست را بپذیریم و تجارب تاریخی را تدوین، تنظیم و منتقل کنیم، آنروز تاج شاهی را بر سر استبداد گذارده‌ایم.

آنوقت ماهیت این نظریه مسخره که آنها از قول اندیشمندان بورژوا نظیر تامس پین و یا آنتونی آریلاستر و یا مارک تامس بیان می‌دارد کاملاً مشهود می‌گردد. نظام سرمایه‌داری قرنهایست که قانونمندی خود را بر نسلهای و طبقات دیکته کرده است، علیرغم اینکه ناکارائی خود را به اثبات رسانده و مسبب جنگها، فقر، بی‌خانمانی، بی‌عدالتی، دیکتاتوری و استبداد در جهان است. ولی این نظام هنوز پا برجاست، متکی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. اندیشمندان آن امروز تئورهای نئولیبرالی را برای غارت جهان تدوین می‌کنند. بچه دلیل آقای گنجی و دوستان هم فکر ایشان به طرد این تئوریه‌ها که از مردگان به ما به ارث رسیده و ما در شرایط پیش یافته این نظام بدنی می‌آیم نمی‌پردازند. چرا آقای گنجی اسلام ۱۴۰۰ سال پیش را که مال چند نسل گذشته است برای همیشه بعنوان اقیون توده‌ها دفن نمی‌کند؟.. ادامه در صفحه ۴

تاریخ محصول مبارزه طبقات است و نه نسل‌ها

مبارزه نسلها...

آموزگاران اندیشه کمونیسم سالهاست از این جهان رخت بر بسته‌اند ولی آثارشان را مانند همه اندیشمندان برای آیندگان نوشتند تا طبقات زحمت کش با اتکاء بر تحقیقات علمی آنها جامعه‌ای انسانی مستقر کند. آیا این استبداد مردگان است یا نفی تاریخ و تجربه، یا نفی دستاوردها و شناخت بشریت؟ همین نظریه ارتجاعی را نویسنده دیگری بنام آقای باقر پرهام که علیرغم ترجمه آثار مارکس هنوز درک درستی از مارکسیسم ندارد و توجه نکرده که اساس مارکسیسم همان "دیکتاتوری پرولتاریا"ی مورد انتقاد ایشان است بنحو دیگری بیان داشته است. ایشان که بیکباره عقب گرد کرده و شاهپرست شده است و در حمایت از دربار و انشاءالله بدون درهم و صله به شاه ستائی پرداخته است، کار را بجائی رسانده که دنباله‌روی خودش را از خمینی پپی کمونیستهای مارکسیست لنینیست ایران می‌نویسد و هنوز هم توده‌ای-اکثریتی را کمونیست جا می‌زند. بزعم ایشان تجربه نسل گذشته در مورد رژیم سلطنت مربوط به گذشته است و دموکراسی مورد نظر ایشان امر می‌کند که با تف سر بالا به تاریخ و انقلاب ایران با دهن کجی به جانب‌باختگان راه آزادی و استقلال ایران در طی تمام دوران سلطه ننگین پهلویها به سلطنت طلبان و حتی حزب‌الله امکان داد که در بازی قمار تاریخ بخت خود را مجدداً بیآزمایند، شاید این بار آنها بُردند. این همان تئوری گسست تاریخ، تئوری جایگزینی مبارزه طبقات با مبارزه میان نسلها، مبارزه خانوادگی، مبارزه بین کوچکترها با بزرگترها، جوانترها با مسن ترهاست، تئوری جایگزینی منافع دراز مدت و تاریخی طبقات با منافع شخصی افراد، منافع جوانها، منافع "بی‌هویتهاست" است.

سلطنت طلبان که بزیرکی این لغزشهای فکری را ثبت کرده‌اند و متوجه شده‌اند با تکیه بر این نظریات روشنفکران منحرف می‌توانند آتیه‌ای برای خود ترسیم کنند و نسل جوان ایران را که باز بعلت کشت و کشتار از کمونیستها و غیبت آنها از صحنه مبارزه خوراک خوبی برای تبلیغات افکار بورژوازی شده‌اند، بفریبند، به انتشار تمام و کمال این نظریات پرداخته‌اند و به تبلیغ آن مشغولند. هندوانهاست که کامیون کامیون برای آقای باقر پرهام برای گرفتن زیر بغل ارسال می‌کنند و از ذکاوت درخشان و جوهر پاک وی که مثل پاک نژاد بزعم شاه ناپاک نبود سخن می‌رانند. این روشنفکران منحرف که رنگ و روغن "چپ" بخود می‌زنند وکیل مدافع‌های جدید نظام سلطنتی هستند. آنها از همین امروز وظیفه دفاع از جنایات و خیانت‌های نظام سلطنتی را پذیرفته‌اند. اینها همان قربانیان سیاسی هستند که به گسست تجربه نظر دارد. آنها که خود استفرغ نظام سلطنتی را شخوار می‌کنند این اشتباه بی وصف خود را به حساب دموکراسی می‌گذارند و مردم را فرا

می‌خوانند که بنام بزرگ دموکراسی و آزادی از این استفرغ تناول کنند. این روشنفکران همانگونه روشنفکرانی هستند که هرگز به تاریخ ایران به مردم ایران به دستاوردهای این مردم و بویژه طبقه کارگر قهرمان ایران تعلق خاطری نداشته و ندارند. روشنفکران سترون و بی مایه که همه چیز را می‌خواهند دوباره از اول شروع کنند و بیازمایند. آدمها برای آنها طبقاتی نیستند، افکار برای آنها طبقاتی نیستند، به تعداد آدمها افکار وجود دارد و نه به تعداد طبقات. تاریخ آنها تاریخ علمی نیست، تاریخ اتفاقات و هوا و هوس کارل پوپری است. ملغمه‌ای سردرگم است که می‌توانست طور دیگری باشد، شانی است، غیر قابل پیش بینی، کور و بی هدف است. آنها به مد روز رنگ عوض می‌کنند. امروز که مُد روز جرج واکربوش و آریل شارون است، و لشگر کسرنهای نفتی به دروازه‌های بغداد رسیده است، آنها هوادار "مدرنیته"ی پهلوی چی‌ها می‌شوند. این ناآموختگان از تاریخ روزگار از هیچ چیز نخواهند آموخت.

دست امپریالیسم از... زیرا بشریت را جنگ تهدید می‌کند، جنگی که در مقایسه با آن، جنگهای پیشین تلاشهای ناچیزی جلوه می‌کنند. اگر دستهای آتیه‌ای را که در انظار عمومی این جنگها را مهیا می‌سازند قطع نکنیم این جنگها بدن تردید فرا می‌رسند.

(برتولت برشت ۲۹ نوامبر ۱۹۵۲ بگذار)

بگذار عوامفربانی را افشاء کنیم که در خرقره "انساندوستی" و "دموکراسی ستائی" پرچم دروغین "بشردوستی" را برافراشته‌اند تا براجساد مردم بی‌گناه عراق رقصان و خندان جامهای مملو از نفت و قراردادهای اسارت آمیز را سر بکشند. بگذار آن سلطنت طلبان متعنی را افشاء کنیم که کاخهای خیالی آرزوهای بر باد رفته‌شان در انقلاب شکوهمند بهمین ۵۷ راه، در قتل عام مردم عراق جستجو می‌کنند. بگذار آن چهره‌های "اندیشمند" را بر ملا کنیم که با خونسردی و بی‌تفاوتی تکان دهنده‌ای برای توجیه این تجاوزات و کتمان ماهیت این آدمکشها نظریه می‌سازند و خوشبختی موهومی و خوشخیالی تهوع‌آورشان را بر ناکامی و تیره‌بختی ملت دیگری بنا می‌کنند. این دزدان خرد، این وارونه فروشان حقیقت، این قاتل‌های روشنفکر، این حامیان توجیه جنگ و آدمکشی امپریالیستها، این جاده صاف کنهای آدمکشی از خود امپریالیستها نفرت انگیز ترند. کیهان لندنی و قلمبدستان جنگ طلب شاهپرستش از این زمره‌اند.

آتهانی که بر مرگ مردم عراق شادی و دست افشانی می‌کنند و جز کشتن مردم بیگناه عراق آلت‌رناتیوی نمی‌بینند، دشمنان سوگند خورده مردم ایران نیز هستند. مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران آرزو می‌کند پس

از قتل عام مردم عراق بیاری امپریالیسم جنایتکار آمریکا چون مهره‌ای پوسیده بر صحنه سیاسی شطرنج ایران جان بگیرد و همان بلائی را بر سر مردم ایران بیاورد که اربابش در عراق بر سر مردم عراق می‌آورد. خوب است که روشنفکران انقلابی، انساندوست، مترقی و متمدن ایرانی نقاب از چهره این دورویان برگیرند و ماهیتشان را افشاء کنند.

فرشته نجات.. نظام انسانی جهانی که شامل تمام موارد نیک بر شمرده در بالا باشد از جان و مال خویش بگذرد و در این راه فداکاری کند. این نیرو آماده است برای تحقق ارزشهای انسانی و هنجارهای برسمیت شناخته شده جهانی از آسایش و رفاه خود گذشته و فرزندان آب و خاکش را قربانی کند تا تمام مردم جهان در رفاه و آسایش زندگی کنند. این نیروی قابل احترام و افسانه‌ای بزعم سلطنت طلبان ایرانی و سایر آدمخوران جهان و "حزب ساخته و پرداخته کمونیست کارگری ایران!؟" و جریانهای از این قماش در ایران و جهان دولت متمدن آمریکا نام دارد. دولتی که نباید به وی

اسائه ادب کرد و وی را به امپریالیسم متصف نمود. دولت آمریکا برای آنها مدافع حقوق بشر، مبارز ضد تجاوز، مبشر تمدن و آزادیخواهی و حامی بزرگ دموکراسی و موازین برسمیت شناخته شده بین‌المللی است. این دولت بخاطر دلسوزی برای سایر ملل حاضر است با آنها قراردادهای اقتصادی امضاء کند، در کشورشان سرمایه‌گذاری نماید، به این ممالک عقب مانده و یا عقب نگهداشته شده از جان و دل یاری رساند تا به قافله تمدن بزرگ برسند و مفهوم واقعی سعادت بشری را دریابند.

این دولت نمی‌تواند کشتار مردم عراق را در زیر سلطه صدام حسین ببیند و با خونسردی آنرا تحمل کرده و از کنار آن بگذرد، این دولت نمی‌تواند ببیند که در عراق دموکراسی و آزادی نیست، نمی‌تواند ببیند که کردها به حقوق حقه خود دسترسی ندارند و شیعیان بعنوان قشری اکثریت زیر سلطه سنیان اقلیت قرار دارند، نمی‌تواند ببیند که حقوق زن و مرد یکسان نیست و عراق در پی ساختن سلاحهای کشتار جمعی است که صلح جهان را به خطر انداخته و تهدیدی برای همسایگانش است، نمی‌تواند ببیند که بر سر زنان افغانستان چادر کرده‌اند و دختران افغانی حق درس خواندن ندارند، نمی‌تواند ببیند که در افغانستان دسترسی به ماهواره قدغن است و استفاده از آن جرم محسوب می‌شود، نمی‌تواند ببیند که شرعیت ارتجاعی اسلام زخمهای عمیقش را بر بدن انسانیت باقی می‌گذارد، نمی‌تواند ببیند و تحمل کند که در گوشه‌ای از جهان حکومت‌های غیر منتخب مردم بر سر کارند. یا باید با این نماد حسن بود و یا به شرارت منتسب گشت. با آنها یا بر ضد آنها... ادامه در صفحه ۵

آزادی واقعی زنان در نظام سرمایه‌داری ممکن نیست

فرشته نجات..

آیا می‌شود با چنین فرشته نجاتی مخالف بود؟ آیا انسان نباید دیوانه باشد که چنین فرشته نجاتی را از جان و دل و با آغوش باز نپذیرد و حتی از وی در خواست نکند که به ایران حمله کند و مردم ایران را نجات دهد و همای سعادت را بر فرق مردم ما بگذارد. آیا اینکه آزادی و آسایش هر ملتی بدست خودش است حرف مفتی بیشتر نیست؟ چه ایرادی دارد که یک نیروئی که مظهر تمدن و انسانیت و احترام به ارزشهای بشری است از راه برسد و همه جهان را مهدی سان نجات دهد و بهشت سرمایه‌داری جاویدان را بر همه روی زمین بگسترده. چرا نباید اگر نادری نیست چنین اسکندری پیدا شود؟ مخالفت آنها که مخالف حمله آمریکا به ایران و افغانستان و عراق و نظایر این کشورها هستند برای هیچ عقل سالمی قابل توجیه نیست، زیرا این تاخیر غیر انسانی به آلام مردم این کشورها استمرار می‌بخشد و مانع می‌شود که نقطه پایانی بر این همه درد و رنج آنها گذاشته شود. آیا ما واقعاً تا این حد جنایتکاریم که با شرکت دوستان آمریکائی در پایان دادن به آلام مردم جهان مخالفیم؟ هر لحظه‌ای که آمریکای بشر دوست در حمله گسترده به عراق یا به ایران و سوریه و کره شمالی و کوبا و لیبی و بقیه جهانی که از دید صاحب نظرانه موجب دلگیری است درنگ کند میلیونها انسان جان شیرین خود را زیر سلطه رژیمهای جنایتکارشان از دست می‌دهند. آمریکا نباید هیچ کشوری را از الطاف بیدریغ و انسانی خود مستثنی کند زیرا این مسامحه‌گری بر ضد بشریت و خلاف ارزشهای آمریکائی است که فاقد غرض و مرض است. چرا نباید به کشور بهشت برینی که میلیاردها دلار در روز از کیسه خودش بدون چشم داشت و تنگ نظری خرج می‌کند تا مردم عراق از دست سلطه و لولوی صدام حسین تکریتی راحت شوند با چشم چپ نگرست؟ چرا نباید دست جرج واکر بوش مسیحی را بوسید که می‌خواهد شیعیان عراقی را نجات دهد تا در کربلا و نجف بهتر بتوانند به زیارت ائمه اطهار روند؟ چرا نباید تابوی "کمک خارجی" را درهم شکست و دست بدامان کوتاه آمریکا شد. مگر پول بی‌زبان گرفتن از آمریکا چه اشکالی دارد؟ مگر نباید هر انسان شریفی آرزو کند که آمریکا افغانستان و عراق و ایران و لیبی و کوبا و کره شمالی و آذربایجان و اندونزی و فیلیپین و ... را از ترس اینکه مبادا لولو بخواهد بخوردشان و بترساندشان تنها نگذارد. خدا دست آمریکا و سایه وی را از سر ممالک زیر سلطه و خواهان آزادی و دموکراسی کم نکند!

آیا شما نیز دلتان برای نوازشهای دولت متمدن آمریکا که با دستهای غیر آلوده به مواد رقیق شده اورانیم صورت می‌گیرد تنگ نشده است؟

آن قلمبدستان مزدوری که از چهره زشت امپریالیسم

آمریکا که عفرتی خطرناک و تبهکاری بی‌نظیر در تاریخ جهان است چنین چهره انسانی و فرشته نجاتی ترسیم می‌کنند چرا جرات ندارند این عوامفریبی خویش را بی‌پرده بیان کنند و نسخه تجاوز آمریکا را برای همه کشورهای جهان تجویز نمایند.

اگر آمریکا برای پایان دادن به دیکتاتوری صدام حسین به عراق لشکر کشی می‌کند، اگر برای پایان دادن به کشتار مردم عراق به آنجا می‌رود، اگر قصد دارد نفت بدو و گاز عفن را که سالها زیر زمین مانده و بوگند گرفته و اعراب خود عرضه استخراج آنرا نداشته‌اند با فن‌آوری مترقی خویش استخراج کرده و در خدمت بشریت قرار دهد، اگر قصد دارد به زنان حقوق آنها و به کردها حق ملیشان را بدهد، اگر می‌خواهد جلوی تولید گازهای سمی و سلاحهای کشتار جمعی را بگیرد واقعاً چه اشکالی دارد که ما هوادار حمله آمریکا به افغانستان به عراق به ایران و یا هرکجای دیگر در جهان باشیم؟ حتی ما بیشتر می‌رویم چرا آمریکا نباید برای همیشه در عراق حاکم باشد؟ چرا نباید رئیس جمهور عراق نامش جرج واکر بوش باشد؟ مگر چه اشکالی دارد که تعداد ایالات آمریکا زیاد شود؟ حداقل عراقیها زبان انگلیسیشان خوب می‌شود. مگر نژاد پرست نیستیم که چنین انسان پاک و بی‌آلایش را بعنوان رئیس جمهور عراق و نه تنها عراق، حتی رئیس جمهور ایران و اگر سلطنت طلبان بی‌وطن بدشان نیاید و به رگ بی‌غیرتیشان برخورد چه بسا شاه ایران رد کنیم؟ ما هر چه فکر می‌کنیم ایراد این "امر انسانی" در کجاست عقلمان بجائی نمی‌رسد. نکند خود هواداران آمریکا نیز فرصت طلب و عوامفریب‌اند و به آنچه خود می‌گویند اعتقادی ندارند. و تبلیغ این دروغهای ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا را به خاطر حسابگرهای دیگر و فریب مردم می‌کنند؟

این عمال بیگانه به هر چه تجربه تاریخ و نگرش علمی به تاریخ است تف کرده‌اند. آنها تاریخ را تاریخ هوا و هوس آمدها جلوه می‌دهند، تاریخ برایشان علم نیست ملغمه‌ای در هم است که نباید از آن آموخت زیرا هر روزش یکروز دیگر است. البته این مزدوران خارجی و بیگانه‌پرست این امکان را که صدام حسین بر اساس هوا و هوس فردا بیکباره دموکرات شود و رفسنجانی آزادخواه صمیمی از کار درآید را بکلی منتفی می‌دانند زیرا این تصادفات تاریخی را با منافع خویش در تناقض می‌بینند. در این عرصه‌ها آنها خیلی هم علمی مسایل را می‌بینند و هزاران استدلال جور می‌کنند که چرا چنین امکان تحولی در ممالکی نظیر ما و یا در آلمان هیتلری غیر ممکن است. این همه تناقضات و عوامفریبی از این جا ناشی می‌شود که تاریخ تاریخ مبارزه طبقاتی است و هر طبقه اجتماعی تاریخ را بر اساس منافع طبقاتی خود تفسیر می‌کند و برای استقرار همان منافع مبارزه می‌کند. تنها طبقه کارگر است که

برای نجات خویش باید بشریت را نجات دهد و این است که وی همیشرا سعادت بشری است و لاغیر.

در مورد نیت تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق نیز برای اینکه دست مزدوران ایرانی امپریالیسم را بازکنیم باید نخست پرسش را بدروستی مطرح کرده تا بتوانیم پاسخ درست آنرا بساییم. پرسش این است که نیت حمله امپریالیسم آمریکا و انگلیس به عراق چیست؟ آیا امپریالیسم آمریکا فرشته نجات بشریت است و فقط برای رفع دیکتاتوری و سعادت مردم عراق و دلسوزی برای این کشور است که نباید بودجه‌اش به مصرف تولید سلاحهای کشتار جمعی برسد و... و یا منافع آزمندانه اقتصادی و سیاسی در پس این حمله پنهان است و به آنچه که فکر نمی‌شود جان انسان است؟

این پاسخ است که ماهیت موضعگیری ما را روشن می‌کند و روشن می‌سازد ما مرتجع، مزدور امپریالیسم آمریکا و جاسوس بیگانه هستیم و یا اینکه مترقی، انقلابی، مهن پرست و آماده جانبازی در راه سعادت بشریت خواهیم بود. اگر واقعاً امپریالیسم آمریکا فرشته نجات است پس چرا این فرشته نجات همدمت اسامه بن لادن جنایتکار بود؟ چرا صدام حسین جنایتکار را زیر بال و پر خود پرورش می‌داد؟ چرا پی‌نوشه را در شیلی و سوهارتو را در اندونزی و فضل‌الله زاهدی را در ایران بر سر کار آورد، چرا انحصارات آمریکائی به هیتلر برای حمله به شوروی سوسیالیستی تسلیحات نظامی و بنزین هوایی می‌فروختند؟ چرا دول امپریالیستی متفق تا پیروزی کمونیستها در نبرد تاریخی استالینگراد که نقطه چرخش جنگ جهانی دوم و شکستن کمر هیتلر و نازی بود از باز کردن جبهه دوم در پشت سر هیتلر طفره می‌رفتند؟ چرا خود این امپریالیستها سلاحهای کشتار جمعی تولید می‌کنند و می‌فروشند، چرا... ما قصد نداریم سیاهه طولانی جنایات این فرشته نجات را بر شمریم. این پاسخ را مزدوران ایرانی امپریالیسم آمریکا باید بدهند تا این تناقض برای خواننده و شنونده پیدا نشود. شاید امپریالیسم آمریکا بزعم آنها گاهی زمانها فرشته و گاه و گداری نیز اجل معلق مرگ است. اگر این تفسیر درست است باز هم وظیفه خود فروختگان ایرانی است که این تناقض را روشن کنند. این است که مسئله تجاوز آمریکا به عراق، افغانستان و یا هرکشور دیگری را نمی‌توان از این دریچه‌های موهومی به ظاهر اخلاقی و یا انسانی بررسی کرد و امپریالیستها را ناجی مردم افغانستان و یا عراق و یا ایران و نظایر آنها مطرح ساخت. زیرا این تجاوز در سر فرجام خویش نه اخلاقی است و نه انسانی سخن اساساً بر سر ختم دیکتاتوری صدام حسین و یا درجه شقاوت وی نیست سخن بر سر سلطه امپریالیسم آمریکا بر منطقه و غارت منابع طبیعی یک ملتی است که وضعشان پس از این نیز بهتر از ... ادامه در صفحه ۶

راه رهایی زن راه طبقه کارگر است

فرشته نجات..

دوران صدام حسین که نمی‌شود سهل است بسیار بدتر نیز خواهد شد. سخن بر سر اشغال خاک عراق و تبدیل آن به مستعمره آمریکاست. جای اطرافیان صدام را در بهترین حالت یک رژیم دست نشانده خواهد گرفت که بعنوان گماشته آمریکا کشور عراق را در دستی به آنها خواهد فروخت. و در بدترین حالت که محتملترین حالت است یک ژنرال پنج ستاره آمریکائی تا بالا آوردن آخرین قطره نفت عراق، در دفاع از "حقوق بشر"، "رعایت دموکراسی"، مبارزه با "تروریسم اسلامی" این بار استعمار کهن در همان لباس استعمار کهن به میدان می‌آید و می‌گوید اگر "مردی" جلویم را بگیرد "ما اینیم". این است ماهیت جنگی که در می‌گیرد. آنها که دیکتاتوری صدام و با عدم دموکراسی در عراق و با تولید سلاحهای کشتار جمعی را بر مردم جهان برای عوامفریبی می‌کنند و از آنها توجیحات آدمکشی می‌سازند نشان دلسوزی برای مردم عراق نیست خاک پاشیدن به چشم مردم جهان و حمایت از یک عفریت مرگ است که قصد دارد منطقه را به زیر مه‌میز سلطه خویش بکشد و آنرا غارت کند و طبیعتاً این نیت نیت پاکی نیست و در خدمت آسایش مردم نیز نخواهد بود. این است که باید بر علیه تجاوز امپریالیستها چه در یوگسلاوی، چه در افغانستان و چه در عراق بپاخاست و چهره مزدوران اجنبی در ایران را که بنفع امپریالیسم آمریکا تبلیغ می‌کنند بر ملا ساخت. آنکس که ماهیت امپریالیسم آمریکا را نفی کند سرانجام به همدست این امپریالیسم بدل می‌شود زیرا مرز میان دوست و دشمن را مخدوش کرده است. تزلزل در مقابل آمریکا که در بیان کلماتی نظیر "دولت آمریکا" به جای امپریالیسم آمریکا تبلور می‌یابد کار را سرانجام به سازش با این امپریالیسم می‌کشاند. تشدید تضادهای جهان این نکته مثبت را در خود دارد که مردم جهان ببینند که حامیان تجاوز آمریکا به یوگسلاوی، افغانستان و عراق چه کسانی هستند. زیرا ماهیت همه این تجاوزات یکسان است و بقول نئین بزرگ ماهیت هر جنگی را نه کلمات میان تهی و تبلیغاتی بلکه سیاستی بیان می‌دارد که نتیجه آن به این جنگ منجر شده است. سیاستی که بیان خواستهای اقتصادی و استراتژیک پنهان در پس این کلمات است و کار را سرانجام با توسل به زور فیصله می‌دهد. باید دید چه طبقه‌ای و با چه نیتی این جنگ را رهبری کرده و به پیش می‌برد. باید دید که آیا واقعاً تجاوز به افغانستان دلسوزی برای مردم افغانستان بود و می‌خواستند حقوق زن و مرد در افغانستان مساوی شود و یا هدفشان تامین راه بی‌مانع انتقال نفت و گاز آسیای میانه بود که شرکت کونوکوم در آن میلیونها دلار همراه با عربستان سعودی و شرکت انگلیسی با نشان آرژانتینی سرمایه‌گذاری کرده بودند.

آفتوق است که همه این پیچیدگی روشن می‌شود و هر

کسی ماهیت پاسخ صحیح را درک می‌کند. کیهان لدنی، مدعی سرسپرده پادشاهی در ایران از قماش آن کسانی هستند که مرگ میلیونها مردم عراق برایشان علی‌السویه است مهم آن است که امپریالیسم خونخوار آمریکا بر منطقه حاکم شود تا این مزدوران بتوانند بخت سلطه بر ایران را افزایش دهند. آن کسانی که برای استقلال ملی و تمامیت ارضی عراق ارزشی قایل نیستند برای استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران نیز ارزشی قایل نخواهند بود زیرا ماهیت همه گماشتگان امپریالیسم یکسان است. مرگ بر مزدوران امپریالیسم در ایران مرگ بر دشمنان مردم عراق که دوست امپریالیسم آمریکا هستند و دشمن مردم ایران.

کمکهای مالی

از کمکهای دریافتی سپاسگزاریم.

کمیته اسفند ۶۰۰.۰۰۰ تومان.

حوزه رفیق حمید رضا چیتگر(بهنی) ۲۵.۰۰۰ تومان.

حوزه رفیق بابا ۲۴۹.۰۰۰ تومان.

ع-ر ۲۰ یورو.

توده ۷۵ یورو.

ب از آلمان ۴ یورو.

بی از آلمان ۲۰ یورو.

ا-ی از فرانکفورت ۳۰۰ یورو.

ن از آلمان ۱۰۰ یورو.

از برمن ۱۵۰ یورو.

ف-م از آلمان ۲۵ یورو.

کمیته‌های حزبی و حوزه‌ها در شمال ۱۰۰۰ یورو.

ع-ک به حساب بانکی ۵۰ یورو.

مط از آلمان ۵۰۰ یورو

انترناسیونالیسم... را از میان برد و جغرافیای جدیدی برای جهان بدون طبقه ترسیم کرد. کسیکه در دوران اشغال افغانستان، تجاوز به عراق و یوگسلاوی زیر لوای عوامفریبانه "خواست عالی انسانی" خواهان بر داشتن مرزها و تف کردن به آنها است حکم کسی را دارد که در شب تاریک دروازه‌های شهر را به روی قوای تا بدندان مسلح بیگانه که برای قتل عام شما آمده است باز می‌کند. این همه اعتماد به امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع از کجا ناشی می‌شود؟

یکی دیگر از این قلمبدهستان که خوشبختانه صفوف رهبری این حزب را ترک کرده است می‌گفت: "باید عشق به ایران" و "دفاع از حاکمیت ملی" را از سر بیرون کرد و آن را با "عشق به توده‌های مردم" چه در ایران و چه در جاهای دیگر جایگزین کرد..."

یکی از همین رهبران گمراه شخصی بنام علی جوادی می‌نویسد: "...نمی‌توان مدعی انسانیت بود و در عین حال خود را وطن پرست و ناسیونالیست دانست. نه این دیگر امکان پذیر نیست. تاریخ زنده هر روز نشانگر و

اثباتگر این واقعیت تلخ است...".

ما هر چه این جمله را خواندیم نفهمیدیم که چرا عشق به مردم ایران و عشق به ایران با عشق به توده‌ها و سایر مردم جهان مغایرت دارد. مگر می‌شود کسی پیدا شود که به مردم میهن خودش تعلق خاطر نداشته باشد، احساسات آنها را درک نکند، نسبت به آنها بیگانه باشد ولی دلش برای یهودیان اسرائیل بسوزد؟ چنین عشقی هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. این "عشق نیست در جهان" است. تبلیغ نفرت علیه ایرانی و ترویج عشق نسبت به بیگانه. چگونه می‌توان مدعی شد که میهن پرستی ضد انسانیت است و خداگونه و متکبرانه حکم داد که "نه این دیگر امکان پذیر نیست". حضرت آقا لطفاً از تومن خودپرستی و بیسوادی پیاده شوید. مگر می‌شود این تقابل ضد انقلابی را توجیه کرد که "انسانیت" را در مقابل "میهن دوستی" قرار داد. دو امری که در ممالک تحت ستم مکمل هم هستند و باید یکدیگر را تقویت کنند و یک رهبری کمونیستی باید آنها را تبلیغ کند. باید پرسید که شما چگونه حاضر شده‌اید دولت اسرائیل را برسمیت بشناسید و یا از کشور کویت به عنوان ایده‌آل خود یاد کنید(مراجعه کنید به سلسله مقالات حزب کار ایران(توفان) در مورد همین جریان بنام "حق تعیین سرنوشت ملل و حزب کمونیست کارگری)، مگر آنها فاقد مرز و مظهر انسانیت هستند. چرا باید مرزهای این چنینی را پذیرفت ولی مرزهای ایران را نپذیرفت. نکند که ریگی به کفش دارید؟. میهن پرستان که برای آسایش مردم کشورشان و آزادی زحمتکشان جان می‌بازند بزرگترین انسانها هستند، سملها و مظاهر روشن مقاومت و الهامبخش مردم کشورشان خواهند بود. سراسر مبارزه طبقه کارگر و جنبشهای آزادیبخش ملی سرشار از این انسانهای عالی مقام است. آنچه تاریخ زنده نشان می‌دهد افتخار بر این قهرمانان و تحقیر بی‌سوادهایی است که بدون خواندن دروس تاریخ ادعاهای بزرگتر از مغزشان می‌کنند و مضحک آنهاستیکه پشت سر این امامزاده‌های بی‌معجزه سینه می‌زنند این ترهات را می‌پذیرند و دریدگی و بی‌پردگی و بیجرمتی را "تجدد" و "تمدن" جا می‌زنند، رابطه آنها با این رهبران نظیر رابطه مرید و مراد حزب الله با خمینی است و با رویت تصویر آقا در ماه است. در همین جا نیز ما با یک روش مردود بورژوازی کیش شخصیت روبرو می‌شویم که بعلت بی‌ریشگی آن بزودی محو می‌گردد و به وسیله مزاح عمومی بدل خواهد شد.

بدون تفسیر... بالای سرمان باشد و زیر پل زندگی نکنیم. بله ما به این همه آزادیها دست پیدا کرده‌ایم و از آنها بخوبی استفاده می‌کنیم تا به آن چیزهایی برسیم که روزی داشتیم.

این فرق دوران مخوف سوسیالیسم استالین با دوران تابناک و آزاد لیبرالیسم بوش است.

امپریالیسم آمریکا فرشته نجات نیست عفریت مرگ است

مقصود تویی... از غارت مردم عراق در درجه نخست آمریکا و انگلستان سود برده و غنایم را این راهزنان جهانی بین خود تقسیم می‌کنند. تضاد امپریالیستها روز افزون تشدید می‌شود و هر دسته‌بندی از آنها در حال جمع‌آوری بار در عرصه جهانی برای تحکیم مواضع خویش و تقویت پشت جبهه خود است. اعلامیه مشترک ۸ کشور سرمایه‌داری اروپا به پیشقدمی امپریالیسم پیر و مکار انگلستان در مقابل مخالفین جنگ آمریکا و اشغال نظامی عراق حکم یک کودتای سیاسی را دارد که امپریالیسم آمریکا از آن برای برهم زدن اتحادیه اروپا استفاده کرده است. امپریالیسم ایتالیا برهبری برلوسکونی مافیا خواهان آن است که منافع ایتالیا در عراق حفظ شده و قراردادهای شرکت "ینی" ایتالیا با صدام برسمیت شناخته شود و سهمی از غنایم جنگ به ایتالیا برسد. این روند تحولات دقیقاً با اسنادکنگره‌های اول و دوم حزب کار ایران (توفان) در مورد نقش تضادهای امپریالیستی در تعیین منظره آتی سیاسی جهان منطبق است. وضعیت جهان رو به وخامت خواهد رفت.

پرسیده می‌شود که مخارج جنگ را چه کسی می‌پردازد؟

وقتی تدارک جنگ آمریکا برای تجاوز و اشغال عراق آغاز شد دوستان امپریالیسم آمریکا برای انکار این تدارکات و برای تسکین نگرانیهای مردم می‌گفتند: دولت آمریکا در فکر جنگ نیست زیرا جنگ مخارج دارد و براحتی کسی به آن توسل نمی‌جوید. آنها با تکیه بر مخارج گزاف جنگ مدعی بودند که این ادعاها خیالپردازی و ناشی از نادانی است.

ما می‌گوئیم البته که هر جنگی مخارج دارد و خسارت بیار می‌آورد ولی مهم آن است که این مخارج را چه کسی می‌پردازد. هم اکنون امپریالیسم آمریکا برای تدارکات جنگی و تسلیحاتی خود در خلیج فارس روزانه میلیونها دلار خرج می‌کند. بودجه نظامی این کشور به ۵۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. این مخارج گزاف را امپریالیسم آمریکا با این نیت شوم می‌کند که در آینده چند برابر آن را بدست آورد. امپریالیسم آمریکا در این سرمایه‌گذاری در جنگ از سود انحصاری استفاده می‌کند. ولی این سرمایه عظیم را امپریالیسم آمریکا نخست با اعلام وضع فوق‌العاده در آمریکا و تحمیل افکار عمومی به بهانه "مهن پرستی" (بخوانید ناسونال شوینسم-توفان) و مبارزه با تروریسم اسلامی از مالیات مردم یعنی از حلقوم کارگران، زحمتکشان و حقوق بگیران بیرون می‌کشد و به جیب کمپانیهای نفت و اسلحه سرازیر می‌سازد. فشار در درون و نقض حقوق دموکراتیک مردم در کشوریکه ظاهراً دموکراسی در آن "بنیادی"؟! شده است مکمل کشتار مردم عراق و اشغال آن سرزمین است. شرکتها، کارتلها، کنسرنهای آمریکائی به سودهای کلان دست می‌یابند و به وضعیت نابسامان اقتصادی خود بعد از پایان جنگ سرد و بعد از خاتمه جنگ عراق و ایران و عراق و کویت و خاتمه جنگ و تجزیه یوگسلاوی سر و صورت می‌دهند. انحصارات نمی‌توانند بدون تخریب و نابودی بشریت به زندگی نفرت انگیز و آلوده به خون انسانها ادامه دهند. سرمایه‌داری زائیده خون است و از خون بشریت تغذیه می‌کند. سرکوب و غارت مردم آمریکا و زحمتکشان آن ادامه سیاست اشغال عراق است و این است که پرولتاریای جهان باید با خلقهای زیر سلطه برای نابودی امپریالیسم و سرمایه‌داری متحد شود. پول جنگ را زحمتکشان می‌پردازند و باین ترتیب زنجیرهای بسته به دست و پایشان را ضخیم تر می‌کنند.

در روند این جنگ است که تمام صنایع زیر بنائی عراق را با سفارشات و توصیه‌های قبلی انحصارات امپریالیستی بصورت نقشه‌مند و حسابشده نابود می‌کنند تا آنها را بنام "ترقی" و "انسانیت" با عقد قراردادهای اسارت‌آور با رژیم دست نشانده بعدی مستقر در عراق به زیان این مردم بازسازی کنند. از هم اکنون نزاع بر سر این غنایم و سفره چرب و گرم و اشتهاآور در گرفته است و هر کس سهم بیشتری از آن را می‌خواهند.

امپریالیسم آمریکا چاه‌های نفت مرغوب عراق را در شمال و شرق و جنوب آن کشور که دومین ذخایر نفتی جهان را در بر می‌گیرد و استخراجش با بهای نازل ممکن است در جنگ می‌گیرد و به تولید و غارت بی‌حساب آن برای سالها دست می‌زند. آنها قصد دارند از نفت عراق چاههای خشک شده خویش در آمریکا را مملو سازند تا در آینده بتوانند از این اسلحه نفت استفاده کنند. نفت عراق باید در چاههای شرکتی نفتی آمریکا انبار شود تا منابع انرژی امپریالیسم آمریکا در ۲۰ سال آینده تامین گردد. غارت این نفت طبیعتاً بدون نظارت حتی دولت دست نشانده عراق در مناطق اشغالی است. این امر را در زبان متعارف دزدی و راهزنی می‌نامند. چهل دزد امپریالیستی به بغداد حمله می‌کنند و آنرا غارت می‌نمایند. همین کار را سالها امپریالیسم انگلستان با شرکت بریتیش پترولیوم خویش، قبل از ملی شدن صنایع نفت ایران در زمان حکوت دکتر مصدق، با مردم ایران کرد. آنها با کشیدن یک لوله مخفی از انتظار مردم ایران، انتقال مخفیانه نفت از آبادان به بصره در عراق را که در آن زمان زیر نظر دربار فاسد هاشمی بود ممکن کردند. این نفت در دوران سلطه دو خاندان پهلوی در ایران و هاشمی در عراق حتی برغم وجود قراردادهای غارتگرانه با امپریالیسم انگلستان بصورت مخفیانه و دزدکی همواره جریان داشت تا اینکه این دزدی در دوران حکومت مصدق برملا شد و به قطع نفت منجر گردید. امپریالیسم فرتوت انگلستان در دزدی تجربه کهنی دارد.

امپریالیسم آمریکا با تسلط بر چاههای نفت عراق سازمان اوپک را درهم می‌شکند، قیمت نفت را پائین می‌کشد و انحصار آن را خود در دست می‌گیرد. این امر به ضرر تولید نفت دریای شمال، تولید نفت در روسیه می‌باشد. این امر نتایج ناگواری برای ممالک نفت خیز جهان و بویژه ممالک تک محصولی نفت دارد. تسلط امپریالیسم آمریکا بر عراق و اشغال نظامی آن فقر و فاقه را در میهن ما ایران افزایش می‌دهد.

امپریالیسم آمریکا با تسلط بر چاههای نفت و نشستن بر گذرگاههای آن حلقوم سایر امپریالیستهای معترض نظیر آلمان و فرانسه و روسیه و سایر رقبای خود را در دست می‌گیرد. به کنترل تولید آنها می‌پردازد و از همانگونه که بارها گفته‌اند می‌رود تا شرایطی را بر جهان تحمیل کند که دیگر کسی قادر نباشد در آینده در مقابلش قد علم کند. نظریه "عملیات پیشگیرانه" برای سرکوب این رقا از قبل یعنی از زمانی است که آنها ضعیفند، نفت اسلحه اقتصادی آنها در این عرصه است.

امپریالیسم آمریکا از هم اکنون در پی محاصره چین است و در این امر به دو کشور پر جمعیت اندونزی و هند بعنوان متحدان احتمالی خود نگاه می‌کند. دولت چین نیز در پی تقویت توان نظامی و اقتصادی خویش می‌باشد و دست امپریالیسم آمریکا را خوانده است. در عرصه جنوب شرقی آسیا این تناقضات چهره منطقه را ترسیم می‌کنند و بیانگر تحولات آتی آن خواهد بود. کنترل نفت خلیج فارس نه به مزاق چینیه و نه هندیه می‌سازد.

امپریالیسم آمریکا در این منطقه به آرامش گورستان نیاز دارد تا بتواند جریان بدون دردسر نفت را به سوی بازارهای وسیع تولید سرازیر کند. دولت اسرائیل این سگ پاسبان امپریالیسم و صهیونیسم وظیفه سرکوب خلقهای منطقه را بعهده گرفته است و با اشغال سرزمین فلسطین و سرکوب نیروهای مترقی درون اسرائیل گماشته امپریالیسم آمریکا در منطقه است. ولی مبارزات درخشان مردم فلسطین که برای بقاء خود می‌رزمند و می‌خواهند قوای اشغالگر را از سرزمینهای خود بیرون کنند مانعی در راه استقرار این سیاست امپریالیستی است. و مسلماً در عرصه مصاف با مبارزه مردم فلسطین این دسیسه‌های امپریالیست-صهیونیستی درهم خواهد شکست.

می‌گویند صدام جنایتکار است، مردم کشور خود را نابود می‌کند، جنگ طلب و متجاوز است و دو جنگ منطقه‌ای بپا کرده و در کنار تلاش برای تولید بمب اتمی گازهای سمی علیه ایران و کردها در حلیجه بکار برده است.

می‌گویند صدام حسین صلح جهانی را تهدید می‌کند و باید قبل از آنکه موفق شود جهان را نابود سازد و صلح را بخطر اندازد بزور اسلحه آمریکائی وی را به سزای اعمالش رسانید و با اعلام جنگ به عراق و تجاوز و اشغال این کشور صلح را به عراق و جهان آورد. ... ادامه در صفحه ۸

بدون حزب طبقه کارگر انقلاب به ثمر نمی‌رسد

مقصود توتی... می‌گویند عراق در پی تولید سلاحهای کشتار جمعی میکروبی است و این امر، خطر مهمی برای سلامت مردم جهان است. و اضافه می‌کنند که تولید چنین سلاحهایی ساده است و می‌شود آنها را در آشپزخانه، در پستوخانه، در آزمایشگاه و یا حتی یک گاراژ نیز تهیه دید. این تصویر مهیب ما را بر آن می‌دارد که برای حفظ جان مردم جهان صدام را سرنگون کرده و جان مردم عراق را نجات دهیم.

ما می‌گوئیم رژیم صدام حسین جنایتکارتر از آن است که امپریالیستها می‌گویند و جنایتکار از صدام کسانی هستند که سالها با این صدام همکاری صمیمانه می‌کردند و در جنگ ایران و عراق مشاور رسمی وی برای پرتاب گازهای سمی به ایران و حلبچه بودند. جنایتکار آتھانی هستند که نام تاریخی "خلیج فارس" را برای خوش آمد و رشوه به صدام حسین به "خلیج" تقلیل دادند و حال که در فکر سرنگونی وی هستند یکبارہ و مرتب از نام "خلیج فارس" برای دادن رشوه به ایران استفاده می‌کنند. ما به مصداق برتولد برشت شخصیت بزرگ کمونیست آلمانی می‌گوئیم "آنان که حقیقت را نمی‌دانند نادانند ولی آنها که آنرا می‌دانند ولی کتمان می‌کنند جنایتکارند".

ما می‌گوئیم دارا بودن سلاحهای کشتار جمعی امر بسیار بدی است که البته باید در تمام دنیا و نه فقط در بغداد نابود شود ولی بیاد آوریم همین سلاحها را امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان... در اختیار صدام حسین گذاردند تا از آن علیه کردها و ایرانیها استفاده کند.

ما می‌گوئیم همین امپریالیستها بودند برای اینکه جنگ ایران و عراق را به درازا بکشاند و هر دو طرف جنگ را ضعیف کنند تا خطری برای اسرائیل نداشته باشند و جیب کمپانیهای امپریالیستی را پر کنند، اطلاعات ماهواره‌ای ارزشمند نظامی در مورد نقل و انتقالات ارتش ایران را در اختیار صدام حسین می‌گذاشتند و استفاده از گازهای سمی در جنگ را توسط این دولت ماهها کتمان می‌کردند و در صورت اعتراف ناچار به آن استفاده از آنرا به هر دو طرف نسبت می‌دادند تا چهره صدام را آرایش کنند.

ما می‌گوئیم که اگر اسناد جنایت صدام حسین در حلبچه را جمهوری اسلامی ایران از طریق کردها در اروپا و از طریق نمایندگیهای ایران در خارج منتشر نمی‌کرد امپریالیستها هنوز هم صدای آنرا نیز در نمی‌آوردند.

ما می‌گوئیم آنها که از خطر موشکی عراق و تهدیداتش نسبت به اسرائیل و شلیک دو عدد موشک به این کشور سخن می‌گویند و آن را تهدیدی برای صلح جهانی به حساب می‌آورند به چه دلیل در مورد شلیک ده‌ها موشک عراق در طی ماههای طولانی به شهر چند میلیونی تهران که خسارات جانی و مالی فراوان بوجود آورد سخنی نمی‌گفتند. این چگونه وجدانهای بشری است؟

ما می‌گوئیم همین امپریالیستها بودند که برای حفظ صدام حسین در زمان تجاوزش به کویت به وی امکان دادند که کردها و شیعیان عراق را قتل عام کند و اعتراضی هم به آن نکردند. زیرا دوست کردها و شیعیان نبودند و نیستند. پس دلسوزی آنها برای کشتار مردم عراق توسط صدام حسین ظاهری و عوامفریبانه است، بگذریم که این کشتار فقط به کردها و شیعیان نیز محدود نمی‌شود و همه مردم عراق را شامل می‌گردد. از جمله سنی‌ها، آسوریها، ترکها و...

امپریالیستها بخوبی آمار سلاحهای کشتار جمعی را که خودشان به عراق داده و زیر نظر امپریالیستهای آمریکائی و اروپائی بکار برده‌اند در دست دارند و می‌دانند که چه مقدار از آن بکار رفته، نابود شده و یا باقی مانده است. سفیانه است اگر گفته شود که گویا حجم سلاحهای کشتار جمعی که دولت عراق در اختیار دارد، پس از شکست در جنگ و پس از بازرسی بازرسان سازمان ملل و نابودی علنی آنها از حجم سلاحهای کشتار جمعی در جنگ اول در خلیج فارس بیشتر است و این امر امنیت اسرائیل و صلح جهان را به خطر می‌اندازد. چگونه است که حجم بیشتر این سلاح خطر آفرین نبود ولی حجم کمتر آن خطر آفرین است؟ باین دروغها چه کسی باور می‌کند؟

ما می‌پرسیم که این عراق شکست خورده، بخاک سیاه نشسته، ویران گشته که قدرت نظامیش به یک سوم دوران همدستی اش با امپریالیسم تنزل یافته برای صلح جهان خطرناک تر است یا امپریالیسم گستاخ آمریکا؟

ما می‌پرسیم که چگونه است که این عراق قدرتمند در منطقه در زمان تجاوزش به ایران و استفاده از سلاحهای کشتار جمعی اش علیه ایران خطری برای صلح جهانی نبود و عراق داغون شده کنونی خطر و تهدید وحشتناک برای صلح جهان است؟

ما می‌پرسیم که اگر تهیه سلاحهای کشتار جمعی بهمین سادگی است که در رسانه عمومی در تبلیغ بیوقفه علیه صدام ابراز می‌دارند و گویا می‌توان آنرا در هر پستویی تهیه کرد و دنیا را به خطر انداخت، پس هر هوادار اسامه بن لادن و یا هر تروریست جنایتکاری نیز می‌تواند آنرا در قلب واشنگتن، لندن، پاریس و یا برلن نیز در گاراژ منزلش تهیه کند و صلح جهان را به خطر اندازد.

ما می‌گوئیم این بمب اتمی صدام حسین نیست که منطقه را آلوده ساخته و خطری برای صلح جهانی است بلکه این گلوله‌های ساخته شده آمریکائی با اورانیوم رقیق شده است که چهار و نیم میلیارد سال منطقه را آلوده ساخته است و جنایت علیه بشریت است. ما بمب اتمی آمریکا در هیروشیما و ناگازاکی را خطرناک می‌دانیم. ما از بمب اتمی واقعی اسرائیل بیشتر واهمه داریم تا بمبهای اتمی موهوم صدام حسین. ما از بمبهای رژیم مسلمان تروریست پاکستان بیشتر می‌ترسیم و احساس ناامنی می‌کنیم تا بمب اتمی کره شمالی.

ما می‌گوئیم در حالیکه امپریالیستها از خطر صدام حسین برای جان مردم جهان سخن می‌رانند نیم میلیون کودکی عراقی را با محاصره اقتصادی به قتل رسانده و قصد دارند با نابودی شرایط مادی هستی یک ملتی بر منطقه خاور میانه بطور مطلق حاکم شده محور بحر خزر را به خلیج فارس و دریای مدیترانه وصل کنند.

ما می‌گویند صدام سلاحهای خطرناک خود را پنهان کرده است و باین جهت است که ما آنرا علیرغم فن پیشرفته خود پیدا نمی‌کنیم. و همین ناتوانی ما در پیدا کردن این سلاحها گناه کبیره صدام و دلیل دیگری بر مجرمیت وی است. حقیقتاً که عقل سالم از این نوع استدلال در شگفت می‌ماند. می‌گویند ما اسنادی داریم که رو نمی‌کنیم ولی به موجب این اسناد مرموز ما از جای این سلاحها با خبریم. می‌گویند ما دستمان را رو نمی‌کنیم زیرا می‌خواهیم درجه صمیمیت صدام حسین را سنجیده و احترامش را نسبت به سازمان ملل محک زیم. آنها بر این نظرند که صدام بازرسان یک مجمع محترم بین المللی را دست انداخته و با آنها قایم با شک بازی می‌کند که بهیچوجه قابل بخشش نیست. حقیقتاً چه کسی مردم جهان و مراجع بین المللی را دست انداخته است و به شعیده بازی مشغول است؟

ما می‌گوئیم اینها را کسانی می‌گویند که اساساً برای تصمیمات سازمان ملل تره هم خورد نمی‌کنند، و در دوره نخست اعزام بازرسان سازمان ملل جاسوسان سازمان "سیا" را در لباس بازرسی بی طرف وارد خاک عراق کردند تا برای بمب افکنهای آمریکائی هدفهای قابل ارزش پیدا کنند و به اعتبار سازمان ملل صدمه غیر قابل جبرانی زدند. آیا می‌شود به اشک تسامح امپریالیسم آمریکا در مورد سازمان ملل و اهمیت احترام به این مجمع باور کرد؟

ما می‌گوئیم اینها را کسانی می‌گویند که برای آدمکشی و تجاوز بدنبال مجوزی نیستند و اسناد موهومی خود را فقط برای جنگ تبلیغاتی و روانی ساخته‌اند و بکار می‌گیرند و گرنه با رو کردن آن اسناد می‌توان به این روند دردناک برای مردم عراق و مردم جهان پایان داد. ما می‌گوئیم اساساً مهم نیست که دولت عراق چه سلاحهایی دارد و یا ندارد. این کشور عضو خانواده جهانی ملل است و با همه کشورها دارای حقوق مساوی است. اگر داشتن سلاحهای شیمیائی، اتمی، دارا بودن موشک، ادامه در صفحه ۹

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

مقصود توئی... ضد بشری و جرم است که بنظر ما ضد بشری است باید برای همه ممالک ممنوع گردد و جرم شناخته شود و باید یک مجمع بیطرف جهانی بر ممانعت از تولید آن نظارت کنند. آنکس که جلوی این پیشنهاد منطقی را در جهان گرفته است صدام نیست جرح واکر بوش نام دارد.

می‌گویند که کلید صلح در دست صدام است. اگر مخفی‌گاههای سلاحهای خطرناک خود را به ما نشان دهد صلح بر جهان مستولی می‌گردد ولی وای به روزی که این کار را نکند. تکه بزرگه وی گوشش خواهد بود. ما می‌گوئیم کلید صلح جهان در نابودی امپریالیسم و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. کلید صلح در تغییر نظم جهان است و نه در برکناری صدام بدست آمریکا. ما می‌گوئیم امپریالیسم آمریکا خود بارها اعتراف کرده است که هدفش از تجاوز به عراق سرنگونی رژیم صدام حسین است. اگر در این زمینه مانند همیشه دروغ نگفته باشد که بنظر ما نگفته است آنوقت تصویب قطعنامه‌های متعدد در مخالفت با تجاوز از جانب مجمع شورای امنیت سازمان ملل خللی در تصمیمات امپریالیسم آمریکا وارد نمی‌کند و هرگونه کلیدی نیز در دست صدام باشد در این تصمیم‌گیری موثر نیست. وی تصمیم خود را از اول گرفته است و به مردم جهان دروغ می‌گوید. کش دادن این موضع فقط برای تکمیل و اجرای جزئیات نقشه تجاوز و اشغال کامل عراق است. زیرا هدف اشغال جاههای نفت است و این را همه در این فاصله می‌دانند. ما می‌گوئیم امپریالیسم آمریکا دارد قانون جنگل را پیاده می‌کند که "در نظام طبیعت ضعیف پایمال" است.

ما می‌گوئیم این همه تناقضات و تناقض گوئیها ناشی از این است که امپریالیستها می‌خواهند زیر خرواری از تبلیغات عوامفریبانه اهداف شوم و ضد انسانی خود را پنهان کنند. اگر این پوسته عوامفریب را بدور بیفکنیم و به ماهیت سیاست امپریالیسم پی ببریم تمام این تناقضات با یکدیگر ربط منطقی پیدا می‌کنند و برای همه روشن و قابل توضیحند. آنوقت دیگر ما با گرگ سردرگم روبرو نیستیم. هم اکنون در حالیکه بر سر طرح قطعنامه دوم به شورای امنیت سازمان ملل در عرصه حقوقی و دیپلماتیک تضادها تشدید شده است و جنگ زرگری براه افتاده است، سربازان آمریکا از شمال عراق و از راه ترکیه به این کشور وارد شده و می‌خواهند با یاری سربازان ترک و کردهای عراق تجربه "اتحاد شمال" در افغانستان را که جنگش ماهیتاً با جنگ با عراق فرقی ندارد و با هدف دست یافتن بر جاههای نفت صورت می‌گیرد تکرار کنند.

این نشانه آن است که امپریالیسم آمریکا اساساً خواهان تسلیم صدام حسین به خواست بازرسان سازمان ملل و یا آنطور که ادعا می‌کند، نابودی سلاحهای شیمیایی و اتمی و نظایر آنها نیست. شورای امنیت هر تصمیمی بگیرد آمریکا کار خودش را می‌کند. یعنی پشیزی ارزش برای تصمیمات سازمان ملل نظیر دوست نزدیکش دولت صهیونیست اسرائیل قابل نیست. امپریالیسم آمریکا فقط تصمیماتی را برسمیت می‌شناسد که برفع انحصارات آمریکائی باشد. روشن است که آنها پس از این تجاوز به خاک عراق خود به ساختن مراکز تولید سلاحهای میکروبی دست خواهند زد و خبرنگاران را برای کشفیات و عرضه اختراعات خود به این مراکز دعوت می‌کنند تا پس از تجاوز دلیلی حقوقی برای اعمال ضد انسانی خود بیابند و تاریخ تجاوزگر را بنویسند. اسنادی که پس از تجاوز آمریکا و اشغال خاک عراق بر ملا شود چه سندی دارد؟

ما می‌گوئیم مسئله امپریالیسم آمریکا و متحدانش حمایت از کردها و یا شیعیان و علم کردن آنها در مقابل سنی‌ها و نظایر آنها نیست، آنها قصد نجات مردم عراق را ندارند و در هیچ جای جهان نیز ملتی را از قید دیکتاتوری و خفقان و غارت بیگانه نجات نداده‌اند. ارتش آمریکا ارتش آزادیبخش نیست، لشکر یک دولت سلطه جو و متجاوز و اشغالگر است.

ما می‌گوئیم هدف امپریالیسم آمریکا چنگ انداختن بر منابع نفتی عراق و به اسارت در آوردن منطقه و تقویت مواضع استراتژیک خویش است. آنها برایشان دیکتاتوری صدام و یا نقض حقوق بشر یا حق خلق کرد و یا شیعیان و نظایر این "افسانه‌ها" مطرح نیست. برای آنها اتصال بحر خزر به خلیج فارس و کنترل خاورمیانه طرح است. اشغال کشور عراق را فقط از این نقطه نظر می‌توان محک زد و نه از درجه غلظت دیکتاتوری صدام حسین و درجه شقاوت وی. آنها هرگز قصد رهائی مردم کردستان عراق و یا شیعیان و یا هر قشر و اقلیت دیگری را ندارند. آنکس که نفهمد که اسارتگران ملت عرب عراق اسارتگران ملت کرد عراق و سایر خلقهای این کشور نیز خواهند بود نابینائی ناسیونال شونیستی آنها درمانی ندارد و همواره بعنوان ابزار ارتجاع و امپریالیسم در منطقه، خلق کرد را از یک قربانگاه به قربانگاه دیگر می‌کشاند. فهم این امر مشکل نیست که سیاست و هدف امپریالیسم استقرار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و نظایر آنها در عراق نیست، در کویت و یا عربستان سعودی و ایران کنونی و یا زمان پهلوی نیز نیست، نبوده و نخواهد بود. امپریالیستها جاههای نفت عراق را در کرکوک و خانقین و موصل همانقدر در چنگ می‌گیرند و ته آنرا بالا می‌آورند که در سایر جاهای عراق را. آنها که در سرنگونی رژیم عراق همدست امپریالیسم آمریکا شده‌اند نمی‌فهمند که ماهیت این جنگ آزادی عراق از قید یک دیکتاتور و جنایتکار که همدست خود آنها بوده است، نیست اسارت این کشور و اشغال آن جنبه اساسی و ماهوی آن است. و این کورذهنها در اسارت مردم عراق متحد امپریالیسم آمریکا هستند و شکستشان از هم اکنون قطعی است. مسلماً همانگونه که حزب ما پیشگویی کرد مسئله ملی بیکی از علل برانگیختگی خلقها علیه اسارت و امپریالیسم و قلدری و ژاندارم منشی بدل خواهد شد. کسانیکه ملل جهان را دعوت می‌کنند تا میهن پرستی انقلابی و یا کمونیستی را با تئوریهای کمونیستیسم و جهان وطنی عوض کنند عمال امپریالیسم و صهیونیسم هستند. کمونیستهای مارکسیست لنینیست باید تلاش کنند از طریق حزب طبقه کارگر در راس این جنبشهای انقلابی ملی فرار گرفته آنرا به سوی سوسیالیسم و سرنگونی امپریالیسم رهبری کنند. در غیر این صورت زمینه پا گرفتن اسلام تروریست و بنیادگرا که مبارزه انقلابی و ضد امپریالیستی را به بیراهه خواهد برد و صدمات جبران ناپذیری به جنبش طبقه کارگر می‌زند فراهم می‌شود.

هم اکنون اوضاع ترکیه بشدت بحرانی است. در عین اینکه مردم ترکیه با تجاوز نظامی به عراق مخالفند دولت آمریکا درخواست کرده تا به ۸۰ هزار سرباز آمریکائی اجازه داده شود که به مدت ۵ سال در ترکیه ساکن شوند. این پیشنهاد آمریکا حاکی است که آنها خود را برای یک اقامت طولانی در منطقه آماده می‌کنند. بحران سیاسی، اقتصادی در ترکیه خطر افزایش بنیادگران تروریست اسلامی را افزایش می‌دهد. امپریالیسم آمریکا نیز فشار خود را نسبت به ایران افزایش داده است. سازمان "سیا" مبالغه‌گرافی پول به جیب عمال سابق ساواک سرازیر کرده و ارتشیان فراری را فعال نموده است. سلنت طلبان از هر رنگ و هر قماش دعا می‌کنند که آمریکا به ایران نیز حمله کند و آنها را مجدداً بر سر قدرت آورد. آنها از اینکه به کمک یک دولت استعمارگر بر سر کار آیند کوچکترین احساس شرمی ندارند. مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران بیک جنگ تبلیغاتی دامن می‌زند و می‌خواهد از آب گل آلود ماهی گرفته و بر جنایات و خیانتهای دودمان متفور پهلوی پرده‌ای از فراموشی بیفکند. وی برای جلب رضایت امپریالیستها میان واشنگتن و لندن درگشت و گذار است و آرزو دارد که پادشاهی اسپانیا در این مواقع حساس یار و یاور وی باشد. اوضاع منطقه خلیج فارس بشدت بحرانی است. محافظه کاران در ایران در پی آنند که دل آمریکا را بدست آورند. آنها تجاوز آمریکا به مرزهای آبی و هوائی ایران را نادیده می‌گیرند. این ترس و تلاش برای جلب نظر آمریکا جناح موسوم به محافظه کار و اصلاح طلب را بیکدیگر نزدیک کرده است. آخوندها برای حفظ قدرت خود حاضرند بهر سازش و پستی تن در دهند. وظیفه مارکسیست لنینیستهای ایران است که بخود آیند، تارهای اسارت ایدئولوژیک بورژوازی و روحیه نفی حزب را پاره کرده و بدور افکنند و در تشکلی واحد برای رهبری جنبش اعتراضی مردم گرد آیند. تنها از طریق رهبری کمونیستی و سازمان واحد با روحیه منضبط پرولتاری است که می‌توان از امکانات احتمالی که شرایط جدید ایجاد می‌کند برفع مردم و بویژه طبقه کارگر بهره گرفت.

حزب کار ایران (توفان) فوریه ۲۰۰۳ بهمن ۱۳۸۱

دست امپریالیسم از عراق کوتاه باد

بهره‌کشی از انسان، نژادپرستی، ستمگری بر چیده شده است جثائی برای حذف مرزها باز شده است تا ملاکهای جغرافیائی انسانهایی را که تا باین حد بهم نزدیک شده‌اند از همدیگر دور نکند.

مرزها در همان آهنگی زوال می‌یابند که دولت بمنزله عامل سرکوب طبقاتی به تناسب آن زوال می‌یابد. اولویت بخشیدن به محو مرزها و "تف" انداختن بر آنها در دوران امپریالیسم و صهیونیسم در حالی که کمونیسم فرا نرسیده است و جدا کردن این فعالیت از مبارزه طبقاتی پرولتاریا فقط خیانت ملی و خیانت به کمونیسم است. امپریالیسم آمریکا حتی به مرزهای جغرافیائی کنونی خود نیز قانع نیست. آنها هر جای دنیا را که منافع ملی خود را در خطر ببینند بخشی از خاک خود به حساب می‌آورند و به آن تجاوز کرده و مردم آنها را می‌کشند. برای این "کمونیستهای" کاذب البته نمی‌توان از تجاوز سخن گفت زیرا وقتی مرزی بجز مرز آمریکا و اسرائیل مطرح نباشد به محدودهای جغرافیائی با مرزهای معین دیگر نیز نمی‌توان تجاوز کرد و به آن نام تجاوز گذارد. شاید راه پیمائی در سراسر گستره گیتی مناسب تر بنظر آید.

البته که امپریالیسم آمریکا به این مرزها تف می‌اندازد و خون میلیونها و میلیونها انسان آزاده را بر روی آن جاری می‌سازد، البته که صهیونیسم این اسرائیل بورژوا دموکراتیک شما، بر روی مرزهای کشور فلسطین نه تنها تف می‌کند بلکه خون می‌ریزد و آنها چه خونی و شما از چهره خونخوار امپریالیسم یک سرمایه‌داری ساده می‌سازید و به خورد مردم می‌دهید. شما بی‌جهت نام شریف انسانها را که به دفاع از ما و ما و مامن خود بر می‌خیزند بر دهان جاری می‌کنید تا تئوریهای ارتجاعی خود را بپوشانید و خویش را "چپ" و "انساندوست" جا بزنید. نگارندگان پیسواد این حزب، خیانت ملی و بیگانه پرستی را مترقی جلوه داده و میهن پرستی را مغایر آمال مردم و انسانیت جا می‌زنند.

این حضرات بخاطر درک نازل تئوریک نمی‌فهمند که محو مرزها در دنیای امپریالیسم دعوت از امپریالیسم به اشغال کشور معین است. محو مرزها و جایگزینی آن با "ایده آل انسانی جامعه بدون مرز" از همین اکنون اگر ناشی از سفاقت مطلق سیاسی نباشد کار یک جاسوس پست امپریالیست است که بی‌وطنی را در لفافه انساندوستی می‌پوشاند. مرزها را باید برداشت ولی نه مرز ایران را در دوران امپریالیسم و ارتجاع و نه مرز عراق و یا ترکیه را، مرزها را باید وقتی برداشت که پرولتاریا در هر کشور مشخص به قدرت رسیده و جهان را به سمت جامعه بدون طبقه کمونیستی و بدون دشمن طبقاتی مشترک پیش می‌راند، به سوس دنیائی که همه مردمش همسروش هستند. تنها در تناسب با این مبارزه و به موازات آن و با توجه به درجه رشد و عمق این تحول می‌توان مرزها... ادامه در صفحه ۹

فهمد تمام شرایط سیاسی و روانی اجتماعی فراهم است تا کمونیستها رهبری مبارزه ملی را در کف گیرند نسبت باین کشور و ملت بیگانه است. آنها خائن به منافع ملی‌اند و نفی می‌کنند که در روند این مبارزه است که ما قادر خواهیم شد در رهبری جنبش مردم قرار گرفته آنرا به مسیر صحیح سوق دهیم و نشان دهیم که امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و پان ترکیستهای ترکیه در این منطقه محلی از اعراب ندارند و مشکلات منطقه باید بر اساس دوستی و حسن همجواری با مردم منطقه حل شود.

یکی از رهبران این حزب در حمله به ایرانی‌ها می‌آورد: "ناسیونالیستهای خدا پرست، پاکدامن و پر نبوغ ایرانی بهتر است... به همان خر و گل گاو زبان و سنبل الطیب کفایت کنند و بیشتر از این گند خون پاک و خاک پر گهر را در نی‌آورند."

به یک خانم "پاکدامن" و "خدا پرست" که فقط آنتی بیوتیک مصرف می‌کند چه باید گفت که مرزهای تفکرش در باره تاریخ و فرهنگ و افتخارات میهن ما ایران از سنبل الطیب تجاوز نمی‌کند و شگفت انگیز این است که پاکدامنی از کی جرم محسوب می‌شده است. نکند که آنرا پوششی برای توجیه ناپاکی بکار می‌برید؟ یک فرد تا چقدر باید به بیگانگان تعلق خاطر داشته باشد که این همه توهین و تحقیر نسبت به مردم و وطنش روا دارد که تو گوئی ایران و ایرانی یعنی "گند خون پاک".

راستس خانم محترم نظر شما راجع به سرزمینهای اشغالی مردم فلسطین توسط صهیونیستهای اسرائیل چیست؟ مرزهای ملی فلسطین را برسمیت می‌شناسید؟ یا مبارزه این ملت را نیز خدا پرستانه، پاکدامنانه، به حساب می‌آورید. اگر این خط کش قیاس شما را بکار گیریم دیگر در دنیا مردمی باقی نمی‌ماند که نتوان به آنها توهین و تحقیر روا داشت.

یکی دیگر از گمراهان این حزب می‌نویسد: "... امروزه مردم آزاده دنیا، مخالف حاکمیت ملی هستند... باید کیلومترها مرزی که بخاطرش خون انسانها ریخته شده است تف انداخت..."

یعنی کمونیستها باید به کره مرخ برونند به جای آنکه از واقعتهای موجود حرکت کنند. این حکم کلی که هر مرزی تاریخ زورگوئیها و خون بیگناهان است برای انشاء نویسی خوب است ولی نه برای رهبری مبارزه سیاسی.

کمونیستها مرزهای رسمی را بطور عینی به رسمیت می‌شناسند در حالیکه از نظر عقیدتی برای دنیای بدون مرز مبارزه می‌کنند. ولی پایه مادی محو مرزها یا نیل جهان به سمت سوسیالیسم و گذار به کمونیسم امکان پذیر است. فقط در دنیای بدون طبقه می‌توان از محو و زوال مرزها سخن گفت. فقط در دنیائی که انسان در مرکز آن قرار گرفته و نیات شوم غارت، چپاول،

انترناسیونالیسم... جا سخن بر سر نام نیست بر سر یک نزاع سیاسی با ماهیت سیاسی است. سخن بر سر گامهای نخستین برای تجزیه ایران است. و این حزب، خواهان تجزیه ایران است زیرا نه مرزها را برسمیت می‌شناسد و نه علاقه‌ای به این آب و خاک و بطریق اولی به سرنوشت مردم سرزمینش دارد. بنظر آنها خوزستان ایران عربستان عراق است و اگر ما از تمامیت ارضی ایران در مقابل تجاوز عراق و حامیان امپریالیستش دفاع کنیم ناسیونال شوئیسم محسوب می‌شویم. بنظر آنها نام ایران "تجس" است و هیچ "کمونیستی" حق ندارد خود را ایرانی بداند زیرا این مظهر ناسیونال شوئیسم است. نباید برای کسب حقوق ایران در دریای خزر مبارزه نمود زیرا این ناسیونالیستی است بهتر آن است که اجازه دهیم امپریالیسم روس و آمریکا همراه با صهیونیسم اسرائیل و نوکران آنها نظیر جمهوری آذربایجان و ترکیه ته بحر خزر را بالا بیاورند، قراردادهای برسمیت شناخته شده در طرفه را برهم زنند و ثروتهای طبیعی آنرا غارت کرده و منافعی را نه در جهت بهبود شرایط زندگی مردم منطقه بلکه به جیب امپریالیستها بریزند و با سپاسگزاری از "حزب کمونیست کارگری" به ریش مردم ایران بختند.

این قوم بی‌هویت که فاقد شناسنامه روشن تاریخی در ایران است و منشاءش به هیچ جنبش اجتماعی در ایران نمی‌رسد، براحتی خوردن یک لیوان آب هویج رابطه مبارزه طبقاتی و موجودیت مرزها و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی را خارج از مکان و زمان و بیگانه نسبت به علم مارکسیسم حل کرده است. و آنوقت خودشان را هم مارکسیست‌های مارکسی می‌نامند. بیچاره مارکس که چه توهینهایی را باید تحمل کند.

بر عکس کمونیستهای ایران باید نشان دهند که رژیم جمهوری اسلامی نمی‌تواند از منافع ملی مردم کشور ما حمایت کند، کمونیستها باید نشان دهند که طبقه حاکمه ایران به آن چیزی که فکر نمی‌کند منافع مردم و استقلال ایران است. آنها واژه مذهبی "امت" را به جای "ملت" تبلیغ می‌کنند و مخالف وطنپرستی هستند. "خلیج فارس" را "خلیج اسلامی" می‌نامند تا با دولت همسایه ما عراق کنار بیایند. مبارزه ملی مردم فلسطین را مبارزه‌ای اسلامی قلمداد می‌کنند و از هر جریان ضد ملی که منافع این قشر را تامین کند حمایت بعمل می‌آورند. این حرفها به این حزب "رهبر" ربطی ندارد، آنها گرفتار مسائلی هستند که مبتلا به جوامع سرمایه‌داری است و شعار سبزه‌ها و زردهای این کشورهای است و این حزب نقش دیگری جز برای سرگرمی و مشغولیات جوانان ندارد. ۲۳ سال حکومت مالا نشان داده است که آنها بدامان امپریالیسم آمریکا خواهند لغزید و با ادغام در سازمان تجارت جهانی ایران را بریت کسرنهای فراملی وا می‌دارند. کسی که

مبارزه با تروریسم جدا از مبارزه با امپریالیسم نیست

انترناسیونالیسم...

است که "حزب کمونیست کارگری" از زیر بار آن در می‌رود. تئوری آنها تئوری خیانت ملی برای توجیه هر تجاوز امپریالیستی و صهیونیستی به ملت‌های زیر سلطه و تحت ستم است و آنها به جای اینکه این ملتها و طبقه کارگر آنها را فرا بخوانند که به مبارزه برخیزند و دشمنان غارتگر و متجاوز را به دریا بریزند، ندا سر می‌دهند که به این مرزها دل نبندید، همه زورکی و اجباری بوده است و هر حاکمیت ملی ارتجاعی است زیرا با نام "ملی" همراه است. کمونیست‌های شوروی که بار عظیم مبارزه ضد فاشیسم را برای نجات بشریت بدوش کشیدند محق نبودند که از میهن سوسیالیستی خویش و حق حاکمیت پرولتری به دفاع برخیزند. آنها باید با طناب این تئوری‌های خائنانه به ته چاه می‌رفتند و اجازه می‌دادند که هیولای فاشیسم بر دنیا حاکم شود و جهان بکام هیتلر بگردد.

اما این استالین "ناسیونال شونیست" نبود بلکه لنین بود لنین بود که در مقاله "میهن سوسیالیستی در خطر است!" در ۱۹۱۸ پس از انقلاب اکتبر نوشت: "...میلیتاریسم آلمان با اجرای دستور سرمایه‌داران کلیه کشورها، می‌خواهد کارگران و دهقانان روسیه و اوکرائین را مختنق سازد، زمین‌ها را به ملاکین، فابریکها و کارخانه‌ها را به بانکداران و قدرت حاکمه را به دستگاه سلطنت باز گرداند. ژنرال‌های آلمان می‌خواهند "نظم" خود را به پتروگراد و کیف برقرار سازند. جمهوری سوسیالیستی شوراهادر معرض بزرگترین خطرات است.

تا لحظه‌ایکه پرولتاریای آلمان بپاخیزد و پیروز گردد وظیفه مقدس کارگران و دهقانان روسیه اینستکه از جمهوری شوراهادر مقابل اردوهای آلمان بورژوازی امپریالیستی، فداکارانه دفاع نمایند."

و این لنین است که فرمان می‌دهد: "...عمال دشمن، سفته بازان، تالانگران، اوباشان، مبلغین ضد انقلابی، جاسوسان آلمانی در محل ارتکاب جرم باید تیرباران شوند و ما اضافه می‌کنیم بدون محاکمه قبلی و دقیقاً به شیوه انقلابی باید اعدام را اجراء کرد. و سپس لنین فریاد می‌زند: "میهن سوسیالیستی در خطر است! زنده باد میهن سوسیالیستی! زنده باد انقلاب بین المللی سوسیالیستی!"

پس لنین نیز خائن است زیرا اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و دفاع میهنی را پذیرفته است. ناسیونالیست است، شونیست است.

حال به مقاله دیگری از لنین که همان حرفهای استالین "ناسیونال شونیست" را می‌زند مراجعه کنیم تا روشن شود که لنین چگونه با تسلط بر شیوه نگرش دیالکتیکی به مسئله میهن پرستی برخورد می‌کند:

"...حالا به شماها، عزیزان، روشن می‌سازیم که چرا این بدیختی بسر شما آمده است. علت این است که شما شعارهای انقلاب را بیش از آنچه در باره‌اش فکر کنید از بر کرده و به خاطر می‌سپارید. از این جهت شما کلمات "دفاع از میهن سوسیالیستی" را توی گیومه می‌گذارید که احتمالاً باید به معنای سوءقصدتان به استهزاء باشد، اما در واقع نشان می‌دهد که همانا با چه آشفته فکری مواجهید. شما عادت کرده‌اید "دفاع طلبی" را چیز زشت و نفرت انگیز بشمارید، شما این را بخاطر سپرده و یاد گرفته‌اید، و این را آنچنان با جدیت از بر کرده‌اید که برخی از شماها کار را به مهمل‌گویی کشانده و گفته‌اند که گویا دفاع از میهن در دوران امپریالیسم جایز نیست (در واقع این کار فقط در جنگ امپریالیستی و ارتجاعی که بورژوازی می‌کند جایز نیست).

اما شما فکر نکرده‌اید که چرا و چه وقت "دفاع طلبی" نفرت انگیز است.

اذعان به دفاع از میهن به معنای اذعان به قانونی و عادلانه بودن جنگ است. قانونی و عادلانه بودن از چه نقطه نظری؟ تنها از نقطه نظر پرولتاریای سوسیالیستی و مبارزه آن در راه آزادی خود، ما نقطه نظر دیگر را قبول نداریم. اگر جنگ را طبقه استثمارگران به منظور تحکیم پایه سلطه خود بعنوان طبقه می‌کند، این جنگ تبهکارانه است. اگر جنگ را پرولتاریا می‌کند که در کشور خود بر بورژوازی پیروز شده است و این جنگ برای تقویت و رشد سوسیالیسم است، آنوقت جنگ قانونی و "مقدس" است.

ما پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ دفاع طلب هستیم. من بارها این نکته را با تمام صراحت گفته‌ام و شما جرات مخالفت با آنرا ندارید. همانا بخاطر "تحکیم رابطه" با سوسیالیسم بین‌المللی حتماً باید از میهن سوسیالیستی دفاع کرد. کسی که دفاع از کشوری را که در آن پرولتاریا پیروز گشته است، سرسری می‌گیرد رابطه با سوسیالیسم بین‌المللی را برهم می‌زند. هنگامیکه ما نماینده طبقه ستمکش بودیم نسبت به دفاع از میهن در جنگ امپریالیستی سرسری نگاه نمی‌کردیم، بلکه اصولاً چنین دفاعی را نفی می‌نمودیم. وقتی ما نماینده طبقه حاکم و مسلط شدیم که به ساختمان سوسیالیسم پرداخته است از همه می‌خواهیم دفاع از کشور را جلدی تلقی کنند. جدی گرفتن دفاع از کشور به معنای آماده شدن اساسی و احتساب اکید تناسب نیروهاست. اگر نیروها آشکاراً کم است، آنوقت مهمترین وسیله دفاع عقب نشینی بداخل کشور است (کسی که در این نکته تنها در مورد مفروض فرمول تحمیل شده می‌بیند می‌تواند از آثار کلاژویتس پیر که یکی از نویسندگان کبیر آثار جنگی است، در باره نتایج دروس تاریخ در این باره بخواند). اما "کمونیستهای چپ"

حتی اشاره‌ای به این نکته نمی‌کنند که به اهمیت مسئله تناسب نیروها پی برده‌اند.

هنگامیکه ما اصولاً دشمن دفاع طلبی بودیم، حق داشتیم آنهائی را که می‌خواستند میهن خود را بفتح گویا سوسیالیسم "حفظ کنند" مسخره کنیم. وقتی که حق پیدا کردیم دفاع طلب پرولتری باشیم، طرح مسئله تماماً عوض می‌شود. و وظیفه ما محتاطانه‌ترین احتساب نیروها و سنجش بسیار دقیق این نکته است که آیا متحد ما (پرولتاریای بین‌المللی) می‌تواند به ما برسد. نفع سرمایه در آنست که دشمن (پرولتاریای انقلابی) را تا زمانیکه هنوز کارگران همه کشورها متحد نشده‌اند (در واقع یعنی انقلاب را آغاز نکرده‌اند) شکست دهد. نفع ما فراهم کردن تمام امکانات و استفاده از کوچکترین امکان است تا پیکار قطعی را تا لحظه (یا تا پس از آن لحظه) چنین اتحادگردانهای انقلابی یک ارتش کبیر بین‌المللی به تعویق بیندازیم."

(نقل از مقاله "در باره رفتار کودکانه چپگرانی و در باره رفتار خرده بورژوازی" در شماره‌های ۸۸، ۸۹ و ۹۰ روزنامه "پراودا" در تاریخ ۹، ۱۰ و ۱۱ ماه مه سال ۱۹۱۸).

این است نظریه کمونیستی در باره میهن پرستی. حال این نظریات لنین و استالین این مارکسیستهای بزرگ عصر معاصر را با مهملات اندیشمندان "حزب کمونیست کارگری ایران!" قیاس کنید تا به بیگانگی آنها از مارکسیسم و لنینیسم و نیات ناسالمشان پی ببرید. بنظر آنها نباید علیرغم حقایق تاریخی از "خلیج فارس" صحبت کرد و باید بدروغهای بورژوازی عرب تسلیم شد. این گفته شیبه استدلالات حکومت پادشاهان قاجار بود که می‌گفتند آب شور دریای خزر را به تزارهای روس بدهید، ما آب شور برای چه می‌خواهیم.

قلمبدست مضحکی می‌نویسد: "...اگر نام خلیج فارس تغییر یابد، مگر آیش خشک می‌شود و شما و دیگران از آب و نان خوردن می‌افتید؟... آیا اگر این دو کشور مرزی وجود نداشت (منظور ایران و عراق است - توفان)، مردم در صلح و صفا زندگی، و از حاصل دستاوردهای یکدیگر بهره‌مند می‌شدند، بهتر نبود. مسلماً و مطمئناً این که آن جنگ و عواقب آن را به همراه نداشت."

می‌شود این ترهات را به همان نحو ادامه داد از این جمله که اگر منابع طبیعی بحر خزر را به حلقوم امپریالیسم بریزیم و یا از سه جزیره متعلق به ایران در خلیج فارس صرفنظر کنیم مگر به جانی برمی‌خورد در دنیای آینده که مرزها نیست این منابع به همه تعلق دارد. اگر جهان، وطن ما شود که مالکیتی مطرح نیست پس چرا امروز برای حفظ این امانتهای تاریخ کشته

دهیم. آنها تحریف می‌کنند که در این ادامه در صفحه ۱۰

دین افیون توده‌هاست

انترناسیونالیسم پروتری و ایدئولوژی جهان وطنی - کسموپلیتیسیم (۵)

نقدی بر نظریه بی وطنی "حزب کمونیست کارگری ایران"

کند. اصلی بنام حق حاکمیت ملی، حق تعیین سرنوشت، اصل حق استقلال همه و همه حرف مفت است. هیچ مرزی نباید مطرح باشد.

حال این تئوریهای ارتجاعی را با دشمنی آنها با میهن پرستی و نفی ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم و حذف امپریالیسم از برنامه اولیه قیاس کنید تصویر روشنی به خواننده می دهد که این حزب، سر بریده مردم ایران را که معلوم نیست چرا نباید بدنبال حاکمیت ملی مورد علاقه خود باشند، در یک سینی طلائی دو دستی تقدیم امپریالیسم و حتی کشورهای همسایه می کند تا بیایند و منابع طبیعی کشور ما را غارت کنند. وقتی مرزی در کار نباشد تجاوزی هم در کار نیست، تجاوزکاری هم در بین نیست. وقتی مرزی را کشوری بزور از کشور همسایه گرفته است باز پس گرفتن آن قابل توجه می گردد. این عده وطن فروشی را بنام کمونیسم جا می زند حال آنکه کمونیستها می دانند که انترناسیونالیسم به آن مفهوم است که هر کمونیستی انقلاب را در کشور خودش بآنجام برساند و در درجه اول کار را با بورژوازی خودش یکسر کند. بورژوازی ایران در ایران است و نه در لندن. کشور خودش کشوری با مرزهای جغرافیائی معین است که اگر هم "بزور" گرفته شده باشد به چندین هزار سال پیش برمی گردد و فعلاً مرزهای برسمیت شناخته شده بین المللی است. حداقل این کشور ما ایران بوده است که در طی تاریخ کوچکتر شده و بزرگتر نشده است و اگر سرزمینهای را از دست داده باشد باید بر اساس این تئوری مسخره مدعی مالکیت آن باشد. شما از همین مرزهای کنونی ایران که از کسی گرفته نشده است دفاع کنید ایران بزرگ پیشکشان. اینکه مردم در طی تاریخ بیگانه کشته شده اند و این جنایات را باید به پای مرتجعین و امپریالیستها نوشت چه ربطی باین دارد که نباید میهن پرست بود. اتفاقاً همین میهن پرستی حکم می کند که این مرتجعین را سرنگون کرد و حاکمیت طبقه کارگر را برای حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی برقرار نمود. این امر مستلزم مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم ادامه در صفحه ۱۱

اعضاء این حزب را با روحیه مبارزه علیه بزرگترین متجاوز تاریخ یعنی امپریالیسم خون آشام آمریکا پرورش نمی دهد بلکه بر عکس آنها را علیه میهن دوستان و میهن پرستان سراسر جهان که در مقابل تجاوز امپریالیسم از استقلال کشورشان بدفاع بر می خیزند تربیت می کند و نفرت ضد ایرانی را در آنها تقویت می نماید. این سیاست ارتجاعی دقیقاً در خدمت محافل مالی صهیونیسم و امپریالیسم جهانی است زیرا توده مردم و روشنفکران آنرا از نظر فکری خلع سلاح کرده و وطنشان را برای اشغال دائم آماده می کند. این روشنفکران نقش ستون پنجم امپریالیسم را در ایران ایفاء خواهند کرد. یکی از قلمبستان "حزب کمونیست کارگری" می نویسد:

"حق حاکمیت ملی یعنی حق حاکمیت عده قلیلی سرمایه دار و از ما بهتران به بخش اعظم ثروتهای آن کشور، یعنی حق حاکمیت سرمایه داران بر شغل و در آمد و رفاه اکثریت مردم" و یا در جای دیگر:

"حق حاکمیت ملی یعنی حق حاکمیت و سیادت طبقات حاکمه بر سرزمینی که مرزها آنرا از سرزمین همسایه، که در تملک طبقات حاکمه دیگری است، جدا می کند." و یا

"حق حاکمیت ملی و دفاع از مرزها اسم رمزی بوده است که در تاریخ معاصر بشر همواره مردم بی گناه و ستمدیده را به نفع مقاصد طبقه حاکمه گوشت دم توپ کرده اند و قتل مردم کشور همسایه و ویرانی آنرا در نزد آنان موجه و مشروع جلوه داده اند."

این هذیانگوئی را که در لفافی از واژه های "مرعوب" کننده و افتراآمیز کتمان شده است اگر باز کنیم دم خروس امپریالیسم و صهیونیسم از زیر آن نمایان می شود.

بر این اعتقاد، ملت های جهان هیچکدام مرزی ندارند که از آن دفاع کنند و یا قابلیت دفاع داشته باشد زیرا هر مرزی قبلاً متعلق به کشور همسایه بوده است که کشور مجاور آنرا بزور گرفته است. هیچ ملتی بطور کلی حق ندارد حاکمیت ملی داشته باشد و از این حاکمیت در مقابل تجاوز و دست اندازی و دخالت خارجی دفاع



بدون تفسیر

از یک پیرزن روسی که آزادانه و در یک تظاهرات مجاز شرکت کرده بود و مطالبات خویش را بصورت حمل شعار، بیانیه و اعلامیه مطرح می کرد پرسیدند فرق شرایط امروز که شما می توانید بصورت آزاد و بدون سانسور تظاهرات کرده و از نعمت آزادی برخوردار شوید با زمان دیکتاتوری مخوف استالینی در کجاست؟ خیلی فرق است. ما در دوران دیکتاتوری و استبداد مخوف استالین از حداقل زندگی انسانی برخوردار بودیم. فرهنگ و آموزش و پرورش رایگان بود، کودکان رایگان بود، بهداشت رایگان بود، هر کدام از ما سرپناهی داشتیم، شکمهای ما سیر بود، هر کدام از ما کار داشتیم و از بیکاری نمی ترسیدیم، هیچکدام از ما از آینده خود بیمناک نبود. امنیت داشتیم، همه ما تا مین آتیه داشتیم ...

ولی آزادی فردی نداشتیم، حق نداشتیم بیاییم توی خیابان اعلامیه پخش کنیم، تظاهرات بگذاریم، اجازه تظاهرات کسب کنیم، شعار دهیم، کتاب منتشر کنیم، با خبرنگاران خارجی مصاحبه کنیم، به خارج سفر کنیم و دنیا را ببینیم، برای مذهمان تبلیغ کنیم، استعداد های فردی خود را بروز دهیم. عوضش حالا حق داریم به خیابان بیاییم، اعلامیه منتشر کنیم تظاهرات بگذاریم، شعار بدهیم و درخواست کنیم که حداقل زندگی انسانی را داشته باشیم، فرهنگ و آموزش رایگان باشد، کودکان رایگان باشد، بهداشت رایگان باشد، کسی ما را بیکار نکند، حقوقمان را پرداخت کنند، حق بازنشستگی ما را از بین نبرند، پناهگاهی بر...

ادامه در صفحه ۶

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی یا خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۳۴۶ ۶۹/۹۶۵۸

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران